



۱۵

۹۲۱

	
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
مؤسسه ۱۳۰۲	
۱۵	اسم کتاب قانون فکر
مؤلف نویسنده	
۹۲۱	موضوع تالیف
تقدیمی وزیر مختار نایب محرم	
شماره دفتر ۳۲۴۱	



۴۵
۴۴
۴۳
۴۲
۴۱
۴۰
۳۹
۳۸
۳۷
۳۶
۳۵
۳۴
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶

۱۵
۹۴۱

کتابخانه مجلس شورای اسلام

مؤسسه ۱۳۰۲

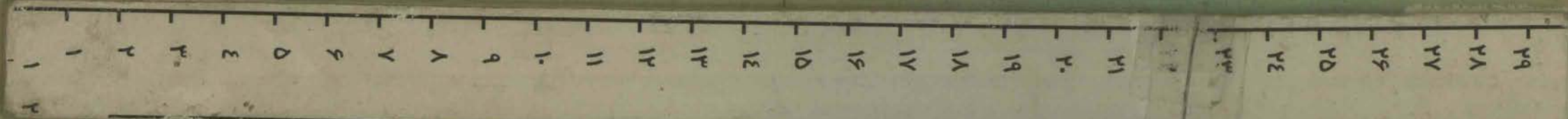
اسم کتاب قانون فکر

مؤلف نویسنده

موضوع تالیف

تقدیمی نازرخ - نازنه محرم

شماره دفتر ۳۲۴۱



[تقریظ : علم روح و علم تربیت]

بقلم دبیمله اعلم شاهزاده امان الله پیرزا
رئیس ارکان حرب کل قشون ایران

دانشمند محترم آقای نوریخت

دو جلد کتاب : علم طبایع و علم تربیت را با کمال دقت مطالعه
کردم . با اینکه موضوع آنها از مشکل ترین مباحث معرفت میباشد
مع هذا مانند سایر آثار قلمی جناب عالی نادره حاده و سهل الفهم
انشاء گردیده که درك مطالب آنها برای همه کس بدون اشکال میسر
است و چون این قبیل تالیفات مفیده به ندرت در جامعه ما
دیده شده است باید حقیقه این دو کتاب نفیس را بمنزله (ارمغان
بدیعی) تلقی - و توفیق ادامه این گونه خدمات گرانبها را برای
نویسنده فاضل آن خواستار شد

رئیس ارکان حرب کل قشون

﴿ سرآیپ امان الله ﴾

پرست کتاب چهارم (منطق)

صفحه	صفحه
۱۹	۲ منطق - یا - قانون - فکر
۲۱	۳ علم قانون فکر
۲۲	۴ بدیهیات - نظریات
۲۲	۵ به طبع و به عمل ؟
۲۲	۶ منطق طبیعی و منطق صناعی
۲۳	۶ منطق ارسطو
۲۳	۷ مقیاس فلسفه
۲۴	۷ اتیک (آداب) و فلسفه
۲۴	۷ تقسیم قدیم
۲۵	۸ تقسیم جدید
۲۵	۹ منطق جدید
۲۵	۱۰ منطق و نان - منطق عرب - منطق فرنگی
۲۶	۱۲ تقسیمات
۲۶	۱۳ اصطلاحات لازم
۲۶	۱۵ مبحث اول - قضایا
۲۷	۱۵ سخن حقیقی و شرطی
۲۷	۱۶ قضایای حقیقی
۲۷	۱۷ تقسیم قضایای حقیقی
۲۸	۱۷ سخن شخصی
۲۸	۱۷ سخن سوری
۲۸	۱۸ سخن متروک
۲۹	۱۸ سخن معدول
۳۰	۱۹ تقسیم ۲ قضیه متصل
	۱۹ سخن جبهتی
	۱۹ تقسیم سخن سوری
	۱۹ تقسیم سخن جبهتی
	۱۹ تقسیم قضایای بسیط
	۱۹ بسیط شرطی
	۱۹ بسیط ضروری
	۱۹ بسیط دائمی
	۱۹ بسیط عرفی
	۱۹ بسیط مطلق
	۱۹ بسیط ممکن
	۱۹ بسیط وقتی
	۱۹ تقسیم قضایای مرکب
	۱۹ مرکب شرطی
	۱۹ مرکب عرفی
	۱۹ مطلق ممکن
	۱۹ مرکب مطلق
	۱۹ مرکب وقتی
	۱۹ مرکب ممکن
	۱۹ قضایای شرطی
	۱۹ تقسیم قضایای شرطی
	۱۹ تقسیم متصل
	۱۹ تقسیم متناصل
	۱۹ تقسیم ۲ قضیه متصل

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۱	تقسیم ۲ قضیه مناضل	۵۴	تمرین
۳۲	تقسیم قضایای شرطی	۵۵	اقسام قیاس حقیقی
۳۲	شرطی شخصی	۵۵	قیاس قضایای حقیقی
۳۲	شرطی سوری	۵۵	اشکال قضایا (شکل ۱)
۳۲	شرطی متروک	۵۶	شکل ۲ شکل ۳ شکل ۴
۳۳	ترکیب قضایای متصل	۵۷	شکل ۱ شکل ۲ و شکل ۳ و ۴
۳۴	ترك قضایای منفصل	۵۸	شروط قیاس حقیقی
۳۶	قوانین قضایا	۵۸	شروط شکل (۱)
۳۶	قانون تناقض	۸۵	شروط شکل (۲)
۳۹	قانون عکس	۵۹	شروط شکل ۳
۴۰	قانون عکس ضد	۵۹	شروط شکل ۴
۴۰	قانون فرض	۵۹	قانون استنتاج
۴۱	قضایای جدید	۶۱	قانون استنتاج شکل ۲
۴۳	قضایا و منطق جدید	۶۲	قانون استنتاج شکل ۳
۴۴	قانون بداهت	۶۴	قانون استنتاج شکل ۴
۴۴	قانون تناقض جدید	۶۶	قانون قضایای درهم (اختلاط)
۴۵	قانون عکس	۶۶	اختلاط در شکل [۱]
۴۶	قانون عکس ضد	۶۶	قانون استنتاج اختلاط در شکل (۱)
۴۶	قانون امتناع حال	۶۶	اختلاط در شکل [۲]
۴۷	قانون عقل کامل	۶۷	قانون استنتاج اختلاط در شکل (۲)
۴۷	فرضیات متروک	۶۸	اختلاط در شکل [۳]
۴۹	قانون فرض	۶۸	قانون استنتاج اختلاط در شکل ۳
۴۹	فرض عمومی - فردی - عمومی فردی	۶۸	اختلاط در شکل ۴
۵۱	مبحث ۳ قیاس	۹۶	قانون استنتاج اختلاط در شکل (۴)
۵۱	انواع قیاس	۷۰	قیاس قضایای شرطی
۵۳	قیاس حقیقی	۷۰	قیاس قضایای متصل
۵۳	مواد قیاس حقیقی	۷۰	قیاس قضایای منفصل
		۷۱	قیاس قضایای حقیقی و متصل

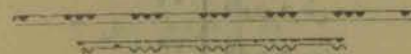
صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۷۱	قیاس قضایای حقیقی و منفصل	۱۰۵	قیاس فرضی
۷۲	قیاس قضایای متصل و منفصل	۱۰۶	قانون قیاس
۷۲	قیاس غیر حقیقی	۱۰۸	قانون ملاحظه
۷۳	قانون استنتاج در قیاس غیر حقیقی از متصل	۱۰۹	تقسیم ملاحظه
۷۴	- - - از منفصل	۱۱۰	قانون سفسطه
۷۴	قیاس متنوع	۱۱۱	سفسطه لغت
۷۵	قیاس اشتراکی	۱۱۱	سفسطه معنی
۷۶	قیاس ترکیبی	۱۱۲	قانون انقلاب
۷۷	قیاس تبعی	۱۱۲	قانون فرض
۷۸	قیاس باطل	۱۱۲	قانون ۶ و ۷
۸۰	قیاس جدید	۱۱۲	قانون عدم مراعات
۸۴	مبحث (۵) صناعات	۱۱۳	مبحث ۷ کلیات
۸۴	برهان	۱۱۴	تقسیم الفاظ
	برهان بدیهی: - (حقیقی - حسی) وجدانی	۱۱۵	دلالت الفاظ
	تواتری، تبادری، حسی، تکراری از	۱۱۶	اقسام کلیات
۸۵	صفحه:	۱۱۶	نوع
	برهان نظری «برهان معاولی و علتی» از	۱۱۷	جنس
۹۰	مناظره	۱۱۷	حد
۹۲ (۹۱)	اقسام مناظره	۱۱۸	عرض عام
۹۲	خطا به	۱۱۸	خاص
۹۳	اقسام خطابه	۱۱۸	تفصیل جنس
۹۶	شعر	۱۱۹	اقسام جنس
۹۷	اقسام شعر	۱۲۱	تفصیل نوع
۱۰۳	سفسطه	۱۲۳	تفصیل حد (فصل)
۱۰۴	اقسام سفسطه	۱۲۴	تفصیل عرض عام
۱۰۵	منطق جدید و مواد قیاس	۱۲۵	خاصه

تصحیح بعضی از غلط‌های این کتاب

دفعه	درست	نادرست
۶	واقع	وقع
۸	Biologi	Biologi
۱۲	کانیکور یا س ذکر نشده جز در قلم	ذکر نشده
۱۳	ایسا کوژی • الفاظ و کلیات	ایسا کوژی کلیات
۱۶	آست • نیست	هست • نیست
۱۸	هر - یا تمام	هر - یا اما
۴۳	[۱] قاعد بداهت	«۱» قاعده بدایت
۷۷	Surety بمعنی که لئی مینامند	Surety می نامند
۱۰۵	Hypothetical	Hygothetical
۱۱۳	ماهیت انسان - ماهیت حیوان جزء	
	سطرفرق است و بطور غلط عنوان واقع شده است	
۱۱۳	ایسا کوژی • میحت الفاظ و کلیات	ایسا کوژی
۱۲۸	Connexion	Connotation
۱۳۰	Categoremes نامند	Categories نامند
۱۳۰	و احیاً Categories	(از قلم اقتاده)
	بجای مقولات نامند	
۱۳۷	johnlocke	jcmlocke

غلط های دیگری نیز در این کتاب بواسطه غفلت مطبعه واقع شده است که تصحیح تمام آنها در اینجا ممکن نیست و در مجلد آخر این دوره تمام اغلاط این هشت کتاب تصحیح خواهد شد
 صفحه (۱۲۹) نیز اشتباهات صفحه (۱۳) نوشته شده و تا آخر بهمان ترتیب پیش رفته لذا صفحه (۱۲۹) که در کتاب نیست مطالب صفحه از این نیفتاده بلکه در عدد اشتباه شده است

صفحه	تصحیح	صفحه
۱۲۶	تحریر	۱۴۱
۱۲۸	مبحث اطلاق	۱۴۱
۱۳۸	عرض	۱۴۲
۱۳۸	چگونگی	۱۴۲
۱۳۹	اندازه	۱۴۳
۱۳۹	زمان	۱۴۳
۱۴۰	مکان	۱۴۴





کتاب (۴)

فلسفه

قانون فکر

منطق

قسم چهارم

از ۸ قسم فلسفه:

علم تربیت . علم روح . علم قوای عاقله

[علم قانون فکر «منطق» . علم تشریح .

علم وظائف اعضا . علم صحت . علم سبب

تألیف

نویخت

صاحب روز نامه بهارستان

حق طبع مخصوص مؤلف

مطبعه باقرزاده

بالتجربیان و علماء و ارباب

ردیف	عنوان	تعداد	ردیف	عنوان	تعداد
۱	فلسفه	۱	۱۱	فلسفه	۱
۲	فلسفه	۱	۱۲	فلسفه	۱
۳	فلسفه	۱	۱۳	فلسفه	۱
۴	فلسفه	۱	۱۴	فلسفه	۱
۵	فلسفه	۱	۱۵	فلسفه	۱
۶	فلسفه	۱	۱۶	فلسفه	۱
۷	فلسفه	۱	۱۷	فلسفه	۱
۸	فلسفه	۱	۱۸	فلسفه	۱
۹	فلسفه	۱	۱۹	فلسفه	۱
۱۰	فلسفه	۱	۲۰	فلسفه	۱
۱۱	فلسفه	۱	۲۱	فلسفه	۱
۱۲	فلسفه	۱	۲۲	فلسفه	۱
۱۳	فلسفه	۱	۲۳	فلسفه	۱
۱۴	فلسفه	۱	۲۴	فلسفه	۱
۱۵	فلسفه	۱	۲۵	فلسفه	۱
۱۶	فلسفه	۱	۲۶	فلسفه	۱
۱۷	فلسفه	۱	۲۷	فلسفه	۱
۱۸	فلسفه	۱	۲۸	فلسفه	۱
۱۹	فلسفه	۱	۲۹	فلسفه	۱
۲۰	فلسفه	۱	۳۰	فلسفه	۱

تألیف و تصحیح: ...
 چاپ: ...
 سال: ...

منطق یا قانون فکر

این است کتاب چهارم از يك دوره فلسفه که با عباراتی خیلی ساده و آسان و قابل فهم تألیف و تصنیف شده است از حسن ترتیب و قانون تقسیمات منطقی این کتاب بخوبی واضح است که با جدید ترین اسلوب مبتکری که هیچ سابقه ندارد تدوین گردیده

مسرور و خوشوقتیم که کمک مهمی به انتظامات فکر و تربیت عقل هموطنان خود نموده و شادمانیم که در تألیف يك دوره فلسفه جدید با ابتکار تصنیف و تدوین کوی سبقت بر سایرین روبرویم و پس از مطالعه این کتاب معلوم خواهد شد که کاملاً سعی شده است خیلی آسان و قابل فهم و جامع باشد بطوری که هم حاوی منطق ارسطو و هم منطق جدید و هم دارای افکار و تقسیمات مبتکری است که فهم این علم را با نهایت سستی که دارد کاملاً آسان کرده است

برای هر کس که میخواهد فکر او از خطا محفوظ باشد و مخصوصاً برای سیاستمداران و نویسندگان (در ارائه برهان) و وکلای پارلمان (برای وضع قانون) و معلمین و صاحبان نظام (برای تربیت و انتظام) دانستن این علم نهایت لزوم را خواهد داشت

(نوبخت)

علم قانون فکر (۱)

علم تنظیم فکر، علم ترتیب، علم نظام، علم برهان
علم حقیقت، علم منطق، علم آلت، علم عقل
علم فکر، علم تعلیمی، علم عملی، علم ذهنی

«علم تنظیم فکر» که معروف به «منطق» است: عبارت از مباحثی است که به وسیله آن فکر صحیح از فکر باطل شناخته میگردد و به واسطه قواعد آن از معلومات اولیه «بدیهیات» به معلومات فکری «نظریات» پی برده میشود - و در واقع منطق عبارت است از «قانون فکر»

بنابر این بواسطه این علم عقل انسان از خطای فکری محفوظ خواهد ماند

۱ این علم را منطق میگویند؟ برای آنکه نطق باطنی «ذهن» را از خطا محفوظ میدارد

۲ تنظیم فکر میگویند؟ برای آنکه فکر را در تحت يك قاعده و قانونی برای کسب نظریات «نامعلوم» سوق میدهد

۳ نظام و ترتیب میگویند؟ برای آنکه دارای قوانین منظم و راهرو معینی است که بواسطه آن محمولات معلوم میگردد

۵ علم برهان میگویند ؟ برای آنکه بوسیله دلیل و قوانین قیاس - نظریات طرف اطمینان عقل واقع میشود

۶ علم عقل میگویند ؟ برای اینکه مخصوص هدایت عقل و روح است

۷ علم فکر میگویند ؟ برای آنکه محتاج به تصور و تصدیق است

۸ علم تعلیمی میگویند ؟ برای آنکه کسب نظریات و افکار صحیح را به انسان می آموزد « این اسمی است که ارسطو منطق را بدان موسوم داشته است

۹ علم عملی میگویند ؟ برای آنکه قواعد و قوانین آن را بایستی کسب نمایند

۱۰ علم ذهنی میگویند ؟ [مراجعه به (۱) علم منطق می گویند؟]

۱۱ علم حقیقت میگویند ؟ برای آنکه در مسائل نظری از روی تحقیق و اثبات توجه میشود

۱۲ علم آلت میگویند ؟ برای آنکه منطق به منزله آلتی است برای حفظ فکر از خطا

بدیهیات - نظریات

بدیهیات : بدیهی هر چیزی است که محتاج به فکر نباشد و میتوان آن را معلومات ابتدائی و معلومات اولیه نامید مثل [۲] دو برابر [۱] است

بدیهیات را در اصطلاح فلسفه « اولیات » و احیاناً « ضروریات » و « علم بدیهی » نیز گویند

نظریات : نظری هر چیزی است که محتاج به فکر باشد و میتوان آن را معلومات کسبی یا امور ذهنی یا « امور نظری » نامید مثل فکر در حرارت آفتاب یا حرارت آتش نظریات را (مجهولات) و (علم نظری) نیز گویند پس : -

علم منطق : انسان را بوسیله بدیهیات به نظریات آشنا می نماید و صحت و سقم فکر را در کسب آنها نشان می دهد

$$۱ = ۱ + ۱ = ۲$$

بدیهی (معلوم بودن و عدم احتیاج به فکر در هر مسئله که فرض کنید بدیهی است مثلاً [T] تماماً عبارت است از (T) در این جا است بداهت و همه (۱) عبارت از (۱) است امری است بدیهی

نظری : (مجهول بودن و احتیاج به فکر در هر مسئله که فرض کنید نظری است مثلاً : بعضی از (۱) عبارت است از (ن) در این جا است نظر - و بعضی از [T] عبارت از {ن} است امری است نظری محتاج به فکر

بطبع و به عمل ؟

میدوئیم : علم فکر ، یا علم منطق ، یا علم عقل انسان را از خطای فکر محفوظ میدارد یا اینکه به انسان یاد می دهد چه طور فکر کنند

اما اینجا مقصود ما این نیست که انسان نا منطقی نداند

می داند چطور فکر کند - پس منطق دو قسم است :-

منطق طبیعی (بطبع) و منطق صناعی (به عمل)

منطق طبیعی : فکر هر انسانی قادر است از بدیهیات به

نظریات پی ببرد : « از معلوم مجهول را بشناسد »

بنا بر این هر انسانی دارای منطق طبیعی است

منطق صناعی ، فکر انسان محتاج است که از خطا محفوظ

بماند. قواعد و قوانینی که فکر را از خطا محفوظ میدارد منطق

صناعی یا منطق عملی است

منطق صناعی علمی است که (ارسطو) برای تقویم فکر واجتناب

از خطا وضع نموده است و در واقع پایه تمام علوم و فنون

محسوب میشود مگر در علوم جدید که محتاج به منطق « جدید »

است :-

منطق ارسطو

لوژیک و منطق ارسطو « ۵ » فن است

۱ آنالیتیک (بحث قیاس و اشکال) قیاس

۲ آپولتیک (مفسطه ، برهان ، جدل ، خطابه ، شعر) صناعات

۳ کاتیکوریاس جوهر و عرش مقولات

۴ پارمیناس بحث قضایا [سخن] قضایا

۵ ایساگوری (جنس نوع ، فصل ، عرش عام ، خاصه) کلیات

ارسطو این فنون را در منطق خود بطور اجمال برانموده

است و در واقع واضح این مباحث خود ارسطو است و قبل از

او تنها يك منطق بوده و آن همان منطق طبیعی است

پس موافق منطق ارسطو آنچه را که میبایستی ما بحث کنیم

عبارت است از :-

[قیاس] و [قضیه] و [صناعات پنجگانه] و [مقولات ده گانه] و

[کلیات پنجگانه] که همه را (مقیاس فلسفه) گویند

مقیاس فلسفه

علم منطق نسبت به فلسفه مثل آلتی است که به وسیله

آن صحت و سقم آراء فلسفی وزن میشود و بنا بر این منطق

« مقیاس فلسفه » است

دو مردو فلسفه قدیم و جدید منطق از (آداب) Ethics محسوب

می گردد

Ethics و فلسفه

« آداب » قسمت دوم از تقسیم اول فلسفه است [بعقیده

فلاسفه قدما] و قسمت چهارم فلسفه است به تقسیم جدید [به

عقیده فلاسفه اخیر] -

تقسیم قدیم :- فلسفه بر دو قسم است (۱) نظری

(۲) عملی

فلسفه نظری عبارت است از ریاضیات ، طبیعیات ، الهیات

فلسفه عملی عبارت است از (حکمت عملی : منطق ، تدبیر منزل

« علم اخلاق ، تدبیر مدن و سیاست)

- پس منطق در تقسیم قدیم جزو فلسفه عملی است (*)

تقسیم جدید؛ - فلسفه منقسم به هفت قسم است

(۱) طبیعیات Physics (۲) علم زندگی Biology (۳) ریاضیات
Mathematics (۴) شیمی Chemistry (۵) حکمت عملی Ethics

۱ - فیزیک Physics قسمت طبیعیات است که شامل بحث از ماده و صورت و حرکت و فضاء و افلاک میشود

۲ - علم زندگی - یا تحول مایه Biologi قسمت تحول ماده و تکوین و حیات موجودات و اسرار خلقت را نشان میدهد

۳ - ریاضیات Mathematics قسمت ریاضیات از هندسه و آریتمتیک و بحث در اعداد و فروع و خواص آنها است

۴ - شیمی Chemistry قسمت تحلیل و تجزیه و ترکیب اجسام و عناصر و خواص آنها است

۵ - آداب Ethics که عبارت است از (حکمت عملی قدیم و حکمت الهی «ماوراء طبیعت») و منطق Logique و Psychology (علم روح) و Sociology علم اجتماع و قوانین

بنا بر این منطق موافق تقسیم جدید و قدیم هر دو از قسمت عملی و آداب Ethics است

(*) بعضی از فلاسفه قدیم منطق را از ریاضیات شمرده و ریاضیات را سه قسم تقسیم نموده اند [۱] برهان هندسی [علم هندسه و مساحت] [۲] برهان حسابی (آریتمتیک و اعداد و جبر و مقابله) [۳] برهان منطقی [علم منطق و مقولات ده گانه]

منطق جدید

منطق باکون Bacon

باکون انگلیسی فیلسوفی است که منطق قدیم را با منطق جدید ارتباط داده و پاره از قضایا را طرح و رد نموده و بعضی را مقبول شمرده بالاخره منطق را بصورت تازه‌تری نشان داده است بطوریکه مورد توجه اروپا گردید.

قبل از (باکون) (برنو Brunos) منطق ارسطو را شدیداً مورد حمله قرار داده و چندین کتاب در منطق (موافق نظریات خود) نوشته است که مخلف منطق ارسطو است

(ارموس) - نیز کتابی در منطق (قسمت جدل) تألیف کرده و در آخر آن بر ضد قواعد ارسطو دلائلی ابرار نموده است [منطق جدید] منطق (کلاسیکی) حالیه است که باکون

آنرا بصورت اعتبار و توجه در آورده و بعبارة آخری اروپائیه از روی منطق ارسطو پس از جرح و تعدیل پاره‌قسمتها - منطقی ساخته اند که در مدارس خود تدریس می‌نمایند:

(منطق جدید) شامل بعضی از قسمتهای قیاس (یقینیات) و پاره از قسمتهای (قضایا) و قسمت برهان و جدل و جوهر و عرض است و نیز منطق در اصطلاح جدید علوم لغت را هم (**) شامل میشود و علت آن نزدیکی لغت است به فکر و عقل

(*) [علوم لغت عبارتند از مفردات و مرکبات] [صرف و نحو] و شیوانامه [معانی، بیان، بدیع] [سرود نامه] (عروض و قافیه و قریض) و انشاء نامه و خطابه و تاریخ لغت

منطق باکون Bacon تاکنون معمول و برقرار است زیرا تالیفات او اکثراً بر روی قواعد متین و قضایای صحیح و تمرینات زیادی است که مطالب را بخوبی ثابت میکند و بنابراین منطق جدید از سال (۱۶۲۰) که هنگام انتشار مؤلفات (باکون و برونو) است شروع میشود

[گیلوی آلمانی] نیز آرائی در فلسفه دارد که شبیه به آراء باکون انگلیسی است و همچنان با لاسیوس اسکالینس فرانسوی و روشنی ایتالیائی و غیره همه فلسفه باکون را تقویت و تأیید نموده اند [مالبرانش] نیز در فلسفه عقایدی دارد که بکلی مخالف فلسفه ارسطو و فلسفه باکون است

[نیوتن انگلیسی] عقاید و نظریات او را بوسیله فلسفه خود معوق و غیر متبوع قرار داده و بعضی عقیده نیوتن را اتخاذ نمودند منطق یونان و منطق عرب و منطق فرنگی

منطق یونان را فرنگیها دو ثوب ترجمه نموده اند ۱) از اصل عربی که عبدالله مقفع فیلسوف ایرانی به عربی ترجمه کرده بود و بعد عین منطق ارسطو را از یونانی بزبانهای مختلف اروپائی ترجمه نمودند تا آنکه بصورت حالیه رسیده است

آنچه از بیانات فلاسفه اروپائی استنباط میشود آن است که يك قسمت از منطق عربی عبارت است از تخیلات و افکار (مقفع) ایرانی با سایر فلاسفه اسلام که مبادرت بترجمه منطق یونانی نموده اند زیرا عدم آشنائی کامل به زبان یونانی ایجاب کرده است که

قسمت مهم منطق را موافق نظریات خود [ولی منسوب به ارسطو] اظهار نمایند

این نظریه در غالب مباحث [ابن سینا شیخ الرئیس] مشهود است و اغلب نظریات خود را برای اینکه تفوذ پیدا نموده و اطاعت و تبعیت نمایند به (ارستو) نسبت داده است زیرا در قدیم همه معتقد بودند که يك نظریه فلسفی بنیادی عمومیت داشته باشد بلکه صحیح و متبع همانهایی است که ارسطو و افلاتون گفته اند و از همین خواست که «ابن سینا» میگوید: (افلاك عبارت هستند از اجسام موافق عقیده ارسطو و می توان گفت يك خطوط موهومی هستند و اگر خطوط موهوم باشند جسم نیستند چون ارسطو گفته است افلاك عبارتند از اجسام این نظریه را نمی توان یقین کرد)

در صورتیکه همین نظریه ابن سینا را (خطوط موهوم) فلسفه جدید ثابت و برهن داشته است

و بهر حال هم منطق عرب و هم منطق یونان مورد تعرض و انتقاد است زیرا اکثر قضایای آن فاسد است و بنابراین نمی توان قیاس را بر آن مبتنی داشت

مثلاً در منطق ارسطو قضایای شرطی و قضایای حدسی و قضایای مشهور و قضایای متواتر مورد توجه است و برعکس در منطق جدید مورد انتقاد میباشد این کتاب منطق یونان و منطق عرب و منطق فرنگی را تماماً حاوی است

و در عین حال يك منطق جدیدی است که مورد اطمینان خواهد بود زیرا قضایا و مباحثی را که فلاسفه اخیر اروپا قابل اعتبار ندانسته اند با قید انتقاد و عدم اعتبار ذکر نموده و آراء فلاسفه اروپا نیز ایراد گردیده است (*)

(*) ایراد منطق قدیم در این کتاب بواسطه آن است که ایرانی هنوز آشفته بهمان منطق قدیم میباشد و از منطق جدید بکلی بی اطلاع است

تقسیمات

مباحث منطقی را به چندین قسم میتوان تقسیم نمود

[۱] تقسیم ارسطو: قسم (۱) انالتیک (۲) (اپولتیک)

(۳) کاتیکوریاس «۴» پاریمی نیاس (۵) ایساگوژی

[۲] تقسیم منطق عرب، (۱) مباحث تصویری (کلیات خمس

و قول شارح) «۲» مباحث تصدیقی (قضایا و قیاس)

[۳] تقسیم جدید (۱) ایراد قضایای صحیح (۲)

قیاس رهایی، بر روی قضایای صحیح (۳) جدل (۴) جوهر و عرض

تقسیمهای فوق خیلی نزدیک به یکدیگر است منتها آنکه در

منطق عرب [مقولات ده گانه] [کاتیکوریاس] ذکر نشده و در منطق

جدید جز مختصری ایراد نگردیده است آنها به شکل و طرز دیگری

علی ای حال بهتر این است که ما سهلترین راهی را برای سرعت

فهم و انتقال خوانندگان انتخاب نمائیم: - مقصود از

تمام قسمتهای منطق یعنی آنچیزی که محتاج الیه است همان قسمت قیاس

«انالتیک» است و فهم انالتیک متوقف به دانستن قضایا است پس

ما اولاً قضایا و بعد قیاس و سپس سایر قسمتها را بطوری که جامع

میان منطق یونان و منطق عرب و منطق اروپائی باشد ایزاد نمائیم

بنا بر این تقسیم ما بدین شکل است

مبحث «۱» قضایا - پاریمی نیاس قضایای قدیم و وافق رای ارسطو

و آراء جدید و تقسیمات مبتکر

۲ قیاس قدیم و جدید «انالتیک» قیاس قدیم و جدید و آراء فلاسفه

قدیم و جدید و تقسیمات تازه

۳ صناعات «اپولتیک» صناعات قدیم و تقسیمات تازه و مبتکر

و آراء جدید

۴ کلیات «ایساگوژی» کلیات قدیم و آراء تازه و جدید

۵ مقولات و جوهر و عرض (کاتیکوریاس): آراء قدیم

و تقسیمات جدید

- اصطلاحات لازم (☆)

خبر - جمله ایست که قابل صدق و کذب باشد مثل (در پارسی مسجد است)

موجب - یا مثبت بیانی است که نسبتی یا چیزی را اثبات و قابل وقوع دانند: معلوم فاضل است (نادان خوار است)

منفی - یا (سالب) بیانی است که چیزی یا نسبتی را غیر قابل وقوع معرفی کند: در ایران مدرسه نیست. بی علم عزیز نیست

«نهی در نفی» یا (ایجاب از نفی) بیانی است که غیر قابل وجودی را غیر قابل وجود معرفی کند: تحصیل نکردن میسر نیست

کلمه: عبارت است از فعل (لفظی که دلالت بر عمل کند) (رفت، آمد)

ادات: عبارت است از حرف (لفظی که خودش تنها معنی نداشته باشد) (از، است)

مفرد: کلمه یا اسمی است به تنها (هر من، پرویز - رفت، کفت)

مرکب: چندین کلمه یا چندین اسم با يك اسم و يك اداة یا يك فعل و يك اداة است که معنی تمام ندهد: (رفتن شما و او) - و

(اگر شما بروید)

موضوع (محکوم علیه) مفهوم کلمه اول جمله خبری است (مبتدا)

محمول (محکوم به) مفهوم کلمه آخر جمله خبری است (خبر)

جمله : چندین کلمه یا اسم یا چندین کلمه و اادات یا چندین اسم و اادات است (که رویمرفته داراي معنی تمام باشد : اگر شما رفتید من هم خواهم رفت)

(رابطه) لفظی که باعث نسبت میان دو چیز است ، (است) در (آدم عاقل است)

جزئی : مفهوم لفظی است که مخصوص باشد مثل پرویز ، حسن ، خدا داد (در منطقی جدید (فردی) میگویند)

کلی : مفهوم لفظی است که عام باشد مثل حیوان ، انسان ، نبات ، بعض ، همه

جنس : يك کلی است که شامل انواع میشود مثل حیوان که شامل [انسان ، اسب ، میمون] خواهد شد

نوع : يك کلی است که شامل افراد میشود مثل انسان که شامل تمام افراد بشر از زبید و عمر و حسن و حسین و پرویز و غیره میشود



قسمت [۱]

مبحث [۱] و ۲

(۱) قضایا

کلمه ارسطو آنرا پارمینیداس [*] نامیده است

[۱] تعریفات

مبحث قضایا مقدمه ایست برای شناختن قیاس

قضیه یا [سخن] يك جمله خبری است که محتمل است راست

باشد یا دروغ اعم از اینکه موجب باشد یا منفی یا اثباتی در اثباتی .

[۱] خدا بزرگ است

[۲] معلم جاهل نیست

[۳] اگر شب نباشد تاریکی نیست

- سخن بر دو قسم است [۱] قضیه موجب : [ب عبارت است از ب] [**]

[۲] قضیه منفی : [ن = ب نیست] [***]

حقیقی و شرطی

هر يك از قضایای موجب و منفی بر دو قسم اند :

[۱] قضایای حقیقی [۲] قضایای شرطی

[*] پارمینیداس معنی قضایا [**] ابراه حروف ج و ب و ن و

امثال آنها بجای موضوع و محمول برای اختصار است و ممکن است اعداد را بکار

برد و این قاعده از زمان ارسطو تا کنون برقرار مانده و در منطقی جدید

اروپائی نیز همین قسم است : B عبارت است از B و $b = n -$ نیست

[***] علامت ثنی عبارت است از [نه] و [نیست]

(۱) قضیه حقیقی یا [قضیه حملی] : قضیه ایست که مبتدا و

مؤخران مفرد باشند :

[مدرسه خوب است] [طهران زیباست] معلم فاضل است

(۲) قضیه شرطی : قضیه ایست که مبتدا و مؤخر آن مشتمل

بر چندین کلمه باشد یعنی هر يك از آنها جمله باشند :

اگر معلم درس بدهد شاگرد میفهمد . اگر این کتاب را نتوانم عالم

توانم شد — ممکن است این کتاب خوب باشد یا بد

قضایای حقیقی

قضایای حقیقی دارای (۳) چیزاند [۱] موضوع [مبتدا]

دوم محمول [خبر] [۳] نسبت حکمی

موضوع و محمول رجوع به صفحه [۱۴]

نسبت حکمی عبارت است از حکم ارتباط میان موضوع و

محمول و لفظی که این حکم را ایجاد می کنند ادات است :

[هست ، نیست] آفتاب مرکز است

ج = د نیست (*)

احیاناً يك قضیه بدون رابطه ایراد میشود و غالباً موقعی

است که محمول ظلمه واقع گردد :

{ معلم رفت } . { رئیس آمد }

[*] (غزالی) از علمای منطق و فلسفه يك چیز دیگر بر اجزاء قضیه اضافه نموده

و آن حدوث یا عدم حدوث قضیه است مثلاً می گویند آفتاب طالع است ،

(آفتاب) مفهوم موضوع و (طالع) مفهوم محمول و [است] مفهوم نسبت و

وقوع طلوع نیز یکی از مفاهیم این قضیه بسیط است (رجوع به کتاب دوم : علم روح)

در این وقت این نوع قضیه را [قضیه زمانی] خوانند

[ارسطو — در اینجا قضیه را بمناسبت لغت یونانی چنانچه

[این سینا] در [ثفا] میگوید] دو قسم نموده [۱] قضیه دو حرفی

[۲] قضیه سه حرفی

قضیه [دو] حرفی آن است که بدون رابطه ذکر شود [و آن

در فارسی معمول نیست مگر به کسر آخر محمول مثل [معلم عالم]

قضیه ۳ حرفی آن است که با رابطه ذکر شود مثل

[معلم عالم است]

— قضیه دو حرفی در فارسی متروک است و جز در اسنۀ عوام استعمال

نمی شود

تقسیم قضایای حقیقی

تقسیم (۱)

قضیه حقیقی بر [۵] قسم است [۱] سخن شخصی [۲] سخن سوری

[۳] سخن متروک [۴] سخن معدول [۵] سخن جهتی

سخن شخصی

سخن شخصی یا (قضیه خصوصی) عبارت است از قضیه که

موضوع آن جزئی باشد

محمود هوشمند است محمود هوشمند نیست

ب (۲) است ب (۲) نیست

(۲) سخن سوری (*)

سخن سوری یا (قضیه منحصر) یا قضیه محصور [قضیه است

(*) سور : اطراف و حصار

که موضوع آن کلی باشد و لفظ «همه» یا «هر» یا «تمام» یا «بعضی» یا «برخی» یا «یاره» در موجب آن قضیه [هیچ] و هیچ یک و امثال آنها در منفی آن قضیه ایراد شود و آنرا [سور] گویند

بشر همه عاقل اند

همه بشر عاقل اند

هر آدمی شاعر است

آدم همه شاعر نیست

برخی از بشر دانا است

یاره از بشر دانا نیست

ب همه ج است — بعضی از ج ، ب نیست . یاره از ک

(د) است

(۳) سخن متروک

سخن متروک آن است که موضوع آن کلی باشد اما لفظ همه یا هر یا بعضی یا امثال آنها در آن ایراد نشود:

بشر عاقل است

آدم شاعر نیست

یک نوع از قضیه متروک است که آنرا [قضیه طبیعی] میگویند و آن قضیه متروکی است که گذشته از اینکه لفظ «همه» یا «بعضی» در آن ایراد نمی شود صلاحیت آنرا نیز نداشته باشد:

آدم جنس است

بشر نوع است

در اینجا مقصود این است که آدم و بشر طبعاً جنس و نوع هستند نه افراد

این (قضیه) در واقع همان قضیه متروکه است که (این سینا) نیز در منطق خود اسمی از آن نبرده است

سخن معدول

سخن معدول - یا (قضیه اصلی) قضیه ایست که حرف نفی (غالباً) نا و بی [جزء موضوع یا جزء محمول آن باشد یا هم در موضوع و هم در محمول جزء محمول شود خواه موضوع کلی باشد خواه جزئی

نادان در چاه است : { موضوع

بیعلم مردود است

دانا ناپاب است : { محمول

جاهل بی قدر است

نادان تاسراده است { موضوع و محمول

در این قضایا حرف (نا) و (بی) که دلیل بر نفی هستند جزء موضوع و (نا - دان) رو به مرسته یک لفظ است قضایائی که حرف نفی جزء موضوع یا محمول آنها نباشد نسبت به (معدوله) آنها را [قضایای محصله] نامند (پس انواع قضایای حقیقی غیر از قضیه معدول (همه قضایای محصله هستند)

(۵) سخن جهتی

سخن جهتی - یا (قضیه موجه) یا (قضیه مکیف) قضیه ایست که ضرورت یا دوام محمول را بطور اثبات یا نفی با بطور املاق ایراد نماید و دارای یک لفظی اضافه باشد که آنرا (جهت قضیه) گویند و غالباً الفاظ [بایستی] حتماً نباید بایستی باشد همیشه و ابداً ایراد میشود:

هر معلمی فاضل است حتماً
همیشه معلم فاضل است
بایستی معلم فاضل باشد
نبایستی مدرسه کوچک باشد
نباید آدم کردن بود
معلم فاضل نیست همیشه

در اینموقع قضیه دارای يك کیفیتي است که الفاظ (همیشه حتماً ابتداً و امثال آنها) انکیفیت را میرسانند - الفاظ مذکور را «جهات» و هر یکی را [جهت قضیه] نامند و ان کیفیت را [ماده قضیه] یا (مایه مکیفه) گویند

مثال مجموع :-

ب	د	است	شخصی موجب (بود بر فرض اسم شخصی است)
ب	د	نیست	شخصی منفی
ب	همه	د	است
پاره از ب	د	نیست	سوری منفی
ن	د	است	متروک موجب
ن	د	نیست	متروک منفی
بی د	ک	است	معدول موضوعی موجب
بی د	ک	نیست	معدول موضوعی منفی
د	بی	ک	است
د	بی	ک	نیست
بی د	بی	ک	است
بی د	بی	ک	نیست
همیشه ج	د	است	جبری موجب
ج	همیشه ب	نیست	جبری منفی

تقسیم سخن سوری

قضیه سوری شکلا [۴] قسم است [۱] موجب کلی [۲] موجب جزئی [۳] منفي کلی [۴] منفي جزئی

(۱) موجب کلی هر قضیه سوری است که در آن لفظ (همه)

و (هر) یا [تمام] استعمال شود

هر معلمی فاضل است

تمام [ج] ن است

بشر همه دانا است

(۲) موجب جزئی هر قضیه سوری است که در آن لفظ بعضی

یا برخی یا امثال آنها ایراد شود :

بعضی از مردم دانا هستند

بشر یارۀ ای فاضلند

(۳) منفي کلی هر قضیه سوری است که در آن لفظ (هیچیک)

یا (هیچ چیز) یا هیچکدام یا امثال آن ها ایراد شود :

هیچیک از بشر بیحس نیستند

بشر هیچکدام ملائکه نبوده اند

هیچ چیزی از جادات عاقل نیست

(۴) منفي جزئی - هر قضیه سوری است که در آن الفاظ

(بعضی است) و (نیست بعضی) و (همه نیست) یا (هر) (بضمیمه

نیست) و امثال آنها ایراد شود (***)

(**) لفظ «هر» در ایجاب معنی «همه» می بخشد و در

قضیه منفي معنی «بعض» میدهد . چنانچه وقتی میگویند «هر بشری معلم

نیست» دلالت می کنند که بعضی از بشر معلم است

[برخی] از بشر معلم نیست [معنی آن: بعضی از بشر معلم هستند]
 [نیست یار] از بشر معلم [هیچ بشری معلم نیست]
 بشر [همه] معلم { نیست } (« بعضی از بشر معلم هستند »)
 (هر) بشری معلم (نیست) (*) (« بعضی از بشر معلم نیستند »)

تقسیم سخن جهتی

قضیه جهتی بر دو قسم است (۱) قضیه بسیط (۲) قضیه مرکب

(۱) قضیه بسیط: هر قضیه جهتی است که دارای معنی

اليجاب با دارای معنی آفی باشد

هر معلمی فاضل است حتماً

معلم فاضل نیست همیشه

(۲) قضیه مرکب: هر قضیه جهتی است که هم دارای معنی اليجاب

باشد و هم دارای معنی نفی: یعنی ممکن باشد که نسبت وقوع بابد یا وقوع نیابد.

مرغ پرند است همیشه «گاهی پرند است و گاهی نیست»
 انسان فاضل است بالطبع: «گاهی فاضل است و گاهی نیست»

تقسیم قضایای بسیط

قضیه بسیط بر (۶) قسم است — ۱ — بسیط شرطی ب بسیط ضروری

ج بسیط دائمی «د» بسیط عرفی «ه» بسیط مطلق «و» بسیط ممکن «ز»
 بسیط وقتی

۱ — بسیط شرطی

بسیط شرطی یا «مشروطه عامه» عبارت است از قضیه بسیطی

که ضرورت اثبات یا نفی محمول در آن دارای شرط باشد

(*) از امثال فارسی: (هر کردی کردو نیست)

بعبارة اخرى هر قضیه جهتی که «جهت» آن معنی وجوب و ضرورت داشته باشد و آن ضرورت بشرط ابراد شود بسیط شرطی است و غالباً الفاظ: «هنکام» موقع، بشرط، «مادام» و امثال آنها بر قضیه بسیط «قضیه جهتی» اضافه میشود: —
 هر پرند «ضروری» بال میزند «بشرط پریدن» «ضرورت جهتش قضیه»
 «بشرط: شرط همان جهت»

معلم وجوباً درس میدهد «مادامی» که معلم است «وجوب» «جهت»
 قضیه «مادام» «شرط همان جهت»

هیچ پرند «حتماً» ساکن نیست «هنکامی» که می برد «حتماً» «جهت»
 قضیه «هنکام» «شرط همان جهت»

هیچ ناطقی «حتماً» ساکن نیست «موقعی» که نطق میکند «حتماً» «جهت»
 قضیه «موقع» «شرط همان جهت»

ب — بسیط ضروری

بسیط ضروری یا «ضروری مطلق» عبارت است از قضیه بسیطی

که ضرورت اثبات یا نفی محمول در آن همیشه شامل بوده تا موقعی که

موضوع موجود است و دارای هیچ شرطی نیست — (الفظان

وجوباً، حتماً، و امثال آنها است)

هر آدمی وجوباً نفس میزند

حتماً مرده نفس نمی زند

نبایستی آدم هیچوقت سنک محسوب باشد

ج بسیط دائمی

بسیط دائمی «دائم مطلق» عبارت از قضیه بسیطی است که

دوام اثبات یا نفی محمول را همیشه شامل باشد تا موقعی که موضوع

وجود دارد [الفاظ آن همیشه و «دائماً» و ابداً و امثال آنها است]

همیشه آدم نفس میزند مادامی که ادم است

دائماً آدم پرنده نیست تا وقتی که آدم است
هیچ انسانی دائماً خزنده نیست تا وقتی که انسان است

(د) بسیط عرفی

بسیط عرفی یا «عرفی عام» عبارت است از قضیه بسیطی که دوام اثبات یا نفی محمول را همیشه شامل شود تا موقعی که وصف وجود دارد (۲۱) عبارت آخری: هر قضیه جهتی که جهت آن معنی دوام داشته و آن دوام بشرط ایراد شود بسیط عرفی است و مثل بسیط شرطی غالباً دارای الفاظ [هنگام و بشرط و مادام و امثال آنها است «دائماً» هر پرنده بال میزند بشرط پریدن

«همیشه» معلم درس میدهد مادامی که معلم است
هیچ پرنده «دائماً» ساکن نیست مادامی که می پرد
هیچ ناطقی «همیشه» ساکت نیست مادامی که نطق میکند

ه بسیط مطلق

بسیط مطلق یا «مطلق عام» عبارت است از قضیه بسیطی که اثبات یا نفی محمول در آن مقید نبوده و بقیه اطلاق نباشد و بعبارة آخری ضرورت یا دوام وجود ذات یا وجود وصف در آن قید نشود هر آدمی نفس میزند مطلقاً
هیچ جادی نفس نمی زند مطلقاً «***»

«***» فرق بسیط عرفی با بسیط شرطی آن است که در بسیط شرطی ضرورت شرط است و در بسیط عرفی دوام شرط است
«***» فرق بسیط مطلق با بسیط ضروری آن است که در بسیط ضروری ضرورت همیشه شامل است و در بسیط مطلق بطور اطلاق است

و - بسیط ممکن

بسیط ممکن یا «ممکن عام» عبارت است از قضیه بسیطی که در صورت ایجاب نفی آن ضرور نباشد و در صورت نفی ایجاب آن وجوب نداشته باشد «و همین است معنی امکان»

هر بشری عاقل است بطور امکان	{	یعنی واجب نیست که حتماً بشر عاقل
ممکن است هر بشری عاقل باشد		باشد زیرا ممکن است دیوانه باشد
ممکن است هیچ بشری دیوانه نباشد	{	یعنی واجب نیست که بشر دیوانه باشد
ممکن است بشر دیوانه نباشد		زیرا ممکن است عاقل باشد

ز - بسیط وقتی

بسیط وقتی عبارت است از قضیه بسیطی که ضرورت یا دوام آن مقید بوقت باشد و آن بر دو قسم است (۱) وقتی معین (۲) وقتی مطلق
۱ وقتی معین آن است که وقت آنرا تعیین نمایند:-

حتماً هر اقبابی در وقت حلول ماه کسوف می کند
دائماً افتاب منکسف نمی شود در غیر از مواقع کسوف

۲ وقتی مطلق با (منتشره) قضیه ایست که وقت آنرا تعیین نمایند
هر ستاره يك وقتی حتماً خسوف می کند -
هیچ ستاره حتماً در يك وقتی منکسف نیست

تقسیم قضایای مرکب

(مراجعة به صفحه ۲۲) قضیه جهتی دو قسم است (۱) بسیط که انواع آن ذکر شد و (۲) مرکب که تعریف آن ایراد گردید

قضیه مرکب نیز ر «۶» قسم است - ۱ - مرکب شرطی
- ب - مرکب عرفی - ج - مطلق و ممکن - د - مرکب مطلق

هـ - مرکب وقتی - و - مرکب ممکن

۱ - مرکب شرطی

مرکب شرطی یا (مشروطه عامه) قضیه است که مرکب از قضیه بسیط شرطی و قید [نه همیشه] باشد که در واقع معنی بسیط مطلق منفی است:

هر برنده ضرورتاً بال می زند بشرط بریدن نه همیشه
قضیه فوق مرکب است از قضیه بسیط شرطی موجب (هر برنده ضرورتاً بال میزند بشرط بریدن) و از معنی قضیه بسیط مطلق منافی (نه همیشه) (*)

ب - مرکب عرفی

مرکب عرفی یا (عرفی خاص) عبارت است از قضیه که مرکب از بسیط عرفی و قید [نه همیشه] باشد (که در واقع معنی بسیط مطلق است)

هر برنده بال میزند مادامی که می برد نه همیشه
قضیه فوق مرکب است از قضیه بسیط عرفی (هر برنده بال میزند مادامی که می برد) و از قضیه بسیط مطلق منفی (که معنی نه همیشه است)

ج - مطلق ممکن

مطلق ممکن یا [وجودی غیر ضروری] قضیه است که مرکب از بسیط مطلق و قید (بطور امکان) باشد که معنی بسیط ممکن است: -

(هر آدمی نفس می زند مطلقاً بطور امکان)

[*] لفظ (نه همیشه) در آخر بسیط شرطی معنی بسیط مطلق می شود که دوام وجود وصف در آن قید نمی شود یعنی دائماً نیست که شرط باشد و آن معنی (نه همیشه) است

قضیه فوق مرکب است از بسیط مطلق [هر آدمی نفس می زند مطلقاً] و از معنی بسیط ممکن: [بطور امکان]

د - مرکب مطلق

مرکب مطلق یا [وجودی غیر دائمی] قضیه است مرکب از دو قضیه بسیط مطلق که یکی موجب باشد و دیگری منفی هر آدمی نفس میزند مطلقاً نه همیشه

قضیه فوق مرکب است از دو قضیه بسیط مطلق [۱] هر آدمی نفس میزند مطلقاً [۲] نه همیشه: (که منفی قسمت اول است)

هـ - مرکب وقتی

مرکب وقتی قضیه است که مرکب باشد از بسیط وقتی خواه وقتی مطلق و خواه وقتی معین با قید (نه همیشه) که معنی بسیط مطلق منفی است هر آفتابی در وقت حلول ماه کسوف می کند نه همیشه

قضیه فوق مرکب است از بسیط وقتی (وقتی معین): (هر آفتابی در وقت حلول ماه کسوف می کند) و از معنی بسیط مطلق: (نه همیشه) هر ستاره یک وقتی حتماً خسوف می کند نه همیشه

قضیه فوق مرکب است از بسیط وقتی (وقتی مطلق) و از معنی بسیط مطلق

و - مرکب ممکن

مرکب ممکن یا (ممکن خاص) قضیه است که مرکب از دو قضیه بسیط ممکن باشد: یکی موجب و دیگری منفی هر بشری عاقل است بطور امکان نه همیشه (بامکان خاص)

قضیه فوق مرکب است از دو قضیه بسیط ممکن (۱) (هر بشری عاقل است بطور امکان) (۲) نه همیشه (یعنی با امکان مخصوص)

قضایای شرطی (*)

(قضایای شرطی رجوع به صفحه ۱۵ و ۱۶) (۵)

قضایای شرطی مرکب از دو چیز است (۱) مقدم (۲) تالی

[۱] مقدم جزء اول قضیه شرطی است

[۲] تالی یا مؤخر جزء دوم قضیه شرطی است

اگر انسان مدرسه برود (عالم میشود)

(ممکن است مدرسه بروید) {یا مدرسه نروید}

تقسیم قضایای شرطی

تقسیم (۱)

رخص شرطی دو قسم است [۱] متصل [۲] منفصل

[۱] متصل آنست که حصول یکی از آنها را ایجاب یا نفی نماید:

اگر حیوان ناطق باشد انسان است

اگر حیوان ناطق نباشد انسان نیست

[۲] منفصل آنست که انفصال یکی از آنها را ایجاب یا نفی نماید:

این کتاب یا خوب است یا بد

این کتاب یا خوب نیست یا بد نیست

تقسیم (۱) - متصل

قضیه متصل دو قسم است [۱] لزومی [۲] اتفاقی

[۱] قضیه لزومی قضیه متصلی است که وجود تالی بسته به

[۲] قضایای شرطی چون در منطق جدید مورد اعتماد نیست و

قیاس آن معتبر نمی باشد لذا تا اندازه اختصار ابراد شده است

وجود مقدم است:

اگر معلم باشد درس خواهد بود

ارتباط میان مقدم و تالی در قضیه لزومی یا برای آنست که

مقدم علت تالی است: (اگر معلم باشد درس خواهد بود) یا تالی

علت مقدم است (اگر درس باشد معلم خواهد بود) یا آنکه مقدم

و تالی هر دو معلول يك علت معنوی باشند «اگر روز باشد هوا

روشن است» [*]

* [۲] قضیه متصل اتفاقی: قضیه متصلی است که وجود تالی

بسته بوجود مقدم نباشد بلکه بواسطه اتفاق باشد: اگر انسان عالم

باشد مدرسه مفتوح است ***

تقسیم (۱) - منفصل

قضیه منفصل بر ۴ قسم است «۱» حقیقی «۲» منافی صادق

«۳» منافی کاذب **** «۴» مانع «۵» منفصل اتفاقی

(۱) حقیقی یا [مانعة الجمع والخلو] آن است که وجود

هر دو با هم یا عدم هر دو با هم دروغ باشد یعنی یا بایستی مقدم راست

باشد یا تالی

این کتاب یا جفت است یا طاق

(۲) منافی صادق یا [مانعة الجمع] آن است که هر دو

[*] در این جا تالی و مقدم معلول وجود افتاب هستند (**) ممکن

است هم انسان عالم باشد و هم مدرسه مفتوح و در عین حال وجود یکی دیگری

را ایجاب نمی کند (***) منافی کاذب يك قسم از منفصل است که هیچیک

از مؤلفین سابق و معاصر ذکر نکرده اند

یا هم صادق نباشند ولی ممکن است که هر دو با هم دروغ باشند:
کتاب باسوخ است یا زورد *

(۳) منافی کاذب آن است که هر دو با هم راست باشد اما ممکن نیست که یکی بدون دیگری راست باشد:
انسان یا عالم است یا می فهمد

(۴) مانع یا (مانعة الخلو) آن است که ممکن است هر دو با هم راست باشد اما ممکن نیست که هر دو با هم دروغ باشد:
شما یا درد دارید یا هستید یا غرق نمی شوید (**)

تقسیم [۲] قضیه متصل

قضیه متصل موجب [۴] قسم است (۱) متصل صادق (۲) متصل کاذب [۳] متصل صادق و کاذب ۴ متصل کاذب و صادق ۵ مجهول صادق و کاذب

(۱) متصل صادق آن است که مقدم و تالی هر دو راست باشد: اگر شما انسان باشید دارای روح هستید

(۲) متصل کاذب آن است که مقدم و تالی هر دو دروغ باشد:
اگر شما هوا باشید گاز خواهید بود

(۳) متصل صادق و کاذب آن است که مقدم راست باشد و تالی دروغ: اگر شما حیوان باشید اسب خواهید بود ***

[*] ممکن است «برخ باشد و» زود ولی ممکن نیست که هم سرخ باشد هم زود

[**] ممکن است هر دو راست باشد (هم در دریا سوار باشید و هم غرق نشوید) اما ممکن نیست که درد دریا نباشید و غرق بشوید [یعنی هر دو با هم دروغ باشد]

[***] این قضیه را معتبر نمرده اند

(۴) متصل کاذب و صادق آن است که مقدم دروغ باشد و تالی راست: اگر شما اسب باشید حیوان خواهید بود

(۵) مجهول صادق و کاذب آن است که مقدم و تالی آن معلوم نباشد که راست است یا دروغ: اگر شما بروید حرکت میکنید

تقسیم (۲) منفصل

قضیه منفصل موجب [۴] قسم است [۱] منفصل صادق و کاذب [۲] منفصل کاذب و صادق [۳] منفصل صادق و کاذب

(۱) منفصل صادق و کاذب: منفصلی است که مقدم راست و تالی آن دروغ باشد: شما یا انسان هستید یا هوا

(۲) منفصل کاذب و صادق: آن است که مقدم دروغ باشد و تالی راست: شما یا هوا هستید یا انسان

[۳] منفصل صادق آن است که مقدم و تالی هر دو راست باشد: شما یا در خاک هستید یا در دریا

(۴) منفصل کاذب آن است که مقدم و تالی هر دو دروغ باشد: انسان یا درخت است یا سنگ [*]

(*) قضیه منفصل حقیقی از مقدم راست و تالی دروغ (معتبر)

» از مقدم و تالی راست (نامعتبر)

» از مقدم و تالی دروغ (نامعتبر)

قضیه منفصل منافی صادق از مقدم و تالی دروغ (معتبر)

» از مقدم راست و تالی دروغ (معتبر)

» از مقدم و تالی راست (نامعتبر)

قضیه منفصل مانع از مقدم و تالی راست (معتبر)

» از مقدم راست و تالی دروغ (معتبر)

» از مقدم و تالی دروغ (نامعتبر)

قضایای منفصل منفی در اعتبار و عدم اعتبار برعکس قضیه های منفصل موجب است —

تقسیم قضایای شرطی

تقسیم [۲]

قضیه شرطی. ر. ۳ قسم است [۱] شرطی شخصی [۲] شرطی سوری [۳] شرطی متروک

۱- شرطی شخصی

شرطی شخصی یا [شرطی خصوصی] عبارت است از قضیه که موضوع آن جزئی باشد:

محمود یا عاقل است یا دیوانه
ب [۳] است یا (۲)
اگر شما بروید حرکت میکنید

۲- شرطی سوری

شرطی سوری یا [شرطی محصور] قضیه است شرطی که موضوع آن کلی باشد و يك لفظی از قبیل [هر وقت و البته و هر قدر] در متصل و لفظ [یا] در شرطی منفصل داشته باشد که آن را [سور] گویند:

هر وقت شما انسان باشید البته حیوان خواهید بود
هر قدر اگر محمود عاقل باشد البته علم می باشد
همیشه یا ستاره میدرخشد یا البته روز است

۳- شرطی متروک

شرطی متروک آن است که موضوع آن کلی باشد اما لفظ (سور) نداشته باشد:

اگر حیوان انسان باشد بشر خواهد بود
اگر آدم شاعر نباشد انسان نیست (*)

(*) مقصود از شاعر صاحب شعور است

از دروس گذشته کلاً معلوم شد که قضیه از (۳) قسم خارج نیست (۱) حقیقی [حلی] (۲) قضیه متصل (شرطی متصل) (۳) {قضیه منفصل (شرطی منفصل)}

- پس قضایای شرطی که مرکب است ترکیب آنها از این قرار است: -

۱- قضایای متصل

(۱) از دو قضیه حقیقی: (اگر شما درس بخوانید) (عالم می شوید)

۲ از دو قضیه متصل: (اگر شما درس بخوانید عالم میشوید) (و اگر نخوانید عالم نمیشوید)

۳ از دو قضیه منفصل: (اگر این کذاب خوب باشد یا بد البته یا مفید است یا غیر مفید)

۴ از يك قضیه حقیقی و يك قضیه متصل: (اگر درس خواندن موجب علم باشد) (در صورتی که درس بخوانید عالم خواهید شد) **

۵ از يك قضیه متصل و يك قضیه حقیقی [عکس ۴]: (در صورتیکه درس بخوانید عالم خواهید شد) (اگر درس خواندن موجب علم باشد)

۶ از يك قضیه حقیقی و يك قضیه منفصل: (اگر شما درس بخوانید) (البته یا عالم میشوید یا نه)

۷ از يك قضیه منفصل و يك قضیه حقیقی [عکس ۶]: (البته یا عالم میشوید یا نه) (اگر شما درس بخوانید)

۸ از يك قضیه متصل و يك قضیه منفصل: (اگر شما درس بخوانید عالم

(*) لفظ (در صورتی) بجای (اگر) استعمال شده است

می شوید) (البته شما با درس میخوانید با نمی خوانید)

۱ از يك قضیه منفصل و يك قضیه متصل : (البته شما با درس میخوانید یا نمی خوانید) (اگر شما درس بخوانید عالم میشود)

۲ - قضایای منفصل

۱ ازدو قضیه حقیقی : (این کتاب یا خوب است یا بد است)

۲ ازدو قضیه متصل : (با اگر درس بخوانید عالم میشود) (یا اینکه اگر بخوانید عالم نمی شوید)

۳ از دو قضیه منفصل : (یا این کتاب خوب است یا بد) (یا نه خوب است یا نه بد)

۴ از يك قضیه حقیقی و يك قضیه متصل : (با درس خواندن موجب علم نیست یا اگر درس بخوانید عالم خواهید شد)

۵ از يك قضیه حقیقی و يك قضیه منفصل : (یا این درس موجب علم نیست یا اینکه این درس مفید است یا غیر مفید)

۶ از يك قضیه متصل و يك قضیه منفصل : (یا اگر شما درس بخوانید عالم میشود یا اینکه درس موجب علم است یا موجب علم نیست)

رسم اشکال برای توضیح



منفصل



متصل



حقیقی

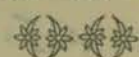
ترکیب قضایای شرطی متصل



حقیقی و متصل



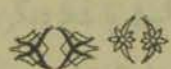
۲ منفصل



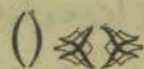
۲ متصل



۲ حقیقی



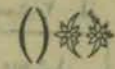
متصل و منفصل



منفصل و حقیقی



حقیقی و متصل



۲ حقیقی



۲ متصل

ترکیب قضایای شرطی منفصل



حقیقی و متصل



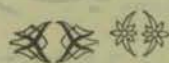
۲ منفصل



۲ متصل



۲ حقیقی



متصل و منفصل



حقیقی و منفصل



قوانین قضایا

پارمیناس

[۲] قوانین

مبحث قضایا دو قسم است (۱) تعریفات [۱] راجع - از صفحه

۱۱ - [۲] احکام و قوانین

احکام قضایا -

قوانین قضایا - : بر حسب تقسیم ارسطو (۴) قسم است

(۱) قانون تناقض [۲] قانون عکس [۳] قانون عکس ضد

۴ قانون فرض

۱ - قانون تناقض

ج عبارت از (د) است	$\left\{ \begin{array}{l} \bigcirc = \bigcirc \\ \bigcirc = \bigcirc \end{array} \right.$	ج عبارت از (د) نیست

قانون تناقض یا قانون ضدیت آن است که يك قضیه مثبتی را منفی یا يك قضیه منفی را مثبت نمایند پس هر یکی را نسبت به دیگری (نقیض) یا (ضد) گویند

تناقض	«ب» عبارت است از «ج»
	«ب» عبارت نیست از «ج»

[*] مثال ه	ه — ه است
	ه — ه نیست

پس لازم است اگر یکی از این دو قضیه راست باشد دیگری دروغ باشد و این قانون برای معلوم کردن سفسطه از قضایای لدیهی و برهانی نافع است

(۱) تناقض اگر در قضایای خصوصی باشد دارای دو شرط است اول یکی بودن موضوع دوم یکی بودن محمول -

تناقض :	«ب» عبارت است از «د»
	«د» عبارت نیست از «ب»

ب در هر دو قضیه موضوع است
«د» در هر دو قضیه محمول است

تناقض نیست :	ب عبارت است از «د»
	د عبارت نیست از «ب»

ب در قضیه مثبت موضوع است
اما در قضیه منفی موضوع عبارت است از [د]

تناقض نیست :	ب عبارت است از «ج»
	ب عبارت نیست از «د»

ج در قضیه مثبت محمول است
اما در منفی محمول د است

- ارسطو برای تناقض (۷) شرط شمرده است

(۱) یکی بودن موضوع

(۲) یکی بودن محمول (مثال هر دو باید اد گردید)

(۳) یکی بودن کل و جزء (یکی بودن از حیث کلی بودن و

جزئی بودن موضوع یا محمول)

(تناقض نیست)	«ب» عبارت است از [ج] :- بعضی از ب
	(ب) عبارت نیست از [ج] :- همه (ب)

(۴) یکی بودن مکان و شکل

تناقض نیست	(ب) عبارت است از (د) : در حروف فارسی
	[ب] عبارت نیست از (د) : در حروف لاتین

b عبارت نیست از d : [شکل]

(۵) یکی بودن زمان

(ب) عبارت است از (ج) : در قرن بیست و یکم
 (ب) عبارت نیست از (ج) : در قرن بیستم

۶ یکی بودن اضاف، در صورت بودن مضاف و مضاف الیه

(ب) عبارت است از (ج) : ج اجد
 (ب) عبارت نیست از (ج) : ج ائت

۷ یکی بودن طبع و عمل

(ب) عبارت است از (ج) : طبعاً

(ب) عبارت نیست از (ج) : عملاً - صورتاً

- اینها شروطی است که در واقع جزء یکی بودن موضوع و یکی بودن محمول است

۲ - تناقض در قضایای سوری [غالباً در کلی] می‌مورد است:

مثلاً هر انسانی معلم است

هیچ انسانی معلم نیست

هر دو قضیه دروغ است زیرا [هر دو قضیه کلی است]

۳ - لیکن در دو جزئی صحیح است:

بعضی از بشر معلم است

بعضی از بشر معلم نیست

هر بشری معلم نیست

۴ - تناقض در قضایای [جهتی] اگر [جهت] مختلف باشد [*]

(*) مثلاً: انسان حتماً معلم است { هر دو قضیه باطل است زیرا جهت }
 انسان حتماً معلم نیست { هر دو یکی است }

ممکن است و اگر نه صحیح نخواهد بود مگر آنکه [بسیط
 ممکن] باشد

ممکن است هر بشری عاقل باشد | ممکن است هر (ب) [ج] باشد
 ممکن است هر بشری عاقل نباشد | ممکن است هر (ب) (ج) نباشد

۵ - تناقض در مرکبات حقیقی: نقیض يك جزء کافی است

۶ - تناقض در قضایای شرطی کلی قضایای شرطی جزئی

خواهد بود:

یعنی مفهوم نقیض جزئی است

هر قدر [۱] [ب] باشد پس (ج) (د) خواهد بود

هر قدر {۱} (ب) باشد پس (ج) (د) نخواهد بود

همیشه یا [۱] ب یا (ج) (د) است

همیشه یا [۱] ب یا {ج} (د) نیست

[مقصود کلی از تناقض این است که صدق و کذب هر قضیه

معلوم شود - در قسمت قضایای جدید ذکر خواهد شد]

[۲] قانون عکس [*]

☆ = ☆ است

(**)

☆ = ☆ است

(ج) عبارت است از [د]

[د] عبارت است از (ج)

«*» مقصود از عکس آن است که صدق و کذب هر قضیه معلوم شود

چنانچه اگر راست باشد عکس آن نیز راست خواهد بود

«*» ۵ - ۶ است

انسان عاقل است

عاقل انسان است

۵ - ۶ است

قانون عکس: یا [قانون معکوس] یا [قانون تحویل] آن است که به عقیده ارسطو موضوع قضیه را تغییر دهند
شیخ الرئیس ابن سینا [در شفا] میگوید: [موضوع را بجای محمول و محمول را بجای موضوع ابراد نمایند]

(ف) عبارت است از «ك» عکس
«ك» عبارت است از «ف»

(۳) قانون عکس ضد

هرچه «ج» است = به «د»
هرچه «د» نیست = نیست به «ج»

* — هست با *

* — نیست با *

قانون عکس نقیض [عکس ضد] آن است که ضد تالی يك قضیه را مقدم نمایند و ضد مقدم آن را تالی قرار دهند بشرط آنکه عکس نقیض مطابق باشد

هرچه [ك] است [ع] میباشد
هرچه [ع] نیست (ك) نمیشد

(۴) قانون فرض

— فرض عبارت است از اینکه يك چیزی را بطور صحت باور کنیم در صورتیکه ثابت و صحیح نباشد
فرض میکنیم: (د) عبارت است از [ج]

تمام این امثله که ابراد می شود فرضی است — و غالب قضایای ارسطو نیز فرضی است و رد آنها تماماً در قضایای جدید ابراد خواهد شد

قضایای جدید

— از مبحث یاریمیناس [قضایای ارسطو] معلوم گردید که قضیه در قسمت اول منقسم به حقیقی و شرطی است

— منطق جدید این تقسیم را باطل نموده و قضایای شرطی را گذشته از اینکه مورد اعتماد ندانسته است در ردیف قضایای نمي شمارد بلکه آنرا نوعی از قیاس معرفی می نماید که [فرضیات] نامند

{مورد اعتماد نیست} برای آنکه قضیه اگر مقرون به شرط باشد نتیجه که از آن حاصل میشود البته یقینی نخواهد بود و نتیجه که یقینی نباشد و انسان نتواند آن را محل اعتماد قرار داده و دلیل بشمارد چه فایده خواهد داشت مثلاً:

اگر $a - c$ باشد $m - s$ خواهد بود

نتیجه این قضیه آن است که $m - s$ میباشد ولی بشرط آنکه: $c - a$ باشد و معلوم نیست که بودن $c - a$ حقیقت داشته باشد

[۲] (شرطیه قیاس است) برای اینکه شروط قضیه در آن موجود نیست زیرا در قضیه که مورد اعتماد است باید میان محمول و موضوع يك نسبتی باشد [رجوع به صفحه ۱۶]

و در میان دو جمله شرطیه: اگر $a - b$ باشد $r - s$

خواهد بود [هیچ نسبتی نخواهید یافت و نمی توان تالی و مقدم را در آن موضوع و محمول دانست یعنی نمی شود تالی را حمل بر موضوع نمود]

زیرا این ترکیب شرطی: «اگر $a - b$ باشد $s - r$ خواهد بود» مرکب از دو قضیه است که شباهت به قیاس دارد {نوع قیاس استثنائی که نتیجه در خود قیاس صورت موجود است}

پس قضیه را موافق منطق جدید بایستی این طور تعریف کنیم که:

قضیه عبارت است از يك مبتدا و خبری که دارای رابطه باشد

و بعد از آن عبارت از يك موضوع و يك محمول و يك

معنای نسبتی که محمول را به موضوع ربط دهد: (مراجعه به ص ۱۶ و ۱۷ مواد قضیه حقیقی)

s — عبارت است از ج

a — است با b

طهران — زیباست

$s = s$

منطق عبارت است از منطق

هرکلی عبارت است از ماهیت آن

و هر جزئی عبارت است از هویت آن —



قضایا و منطق جدید

[سدنی هربرت میلون] در کتاب منطق خود مینویسد: —

«ارسطو غفلت کرده است که قضایای بدیهی را علیحده در تحت قانونی

ایراد ننماید بلکه همان «قانون تناقض» ۱ را بر بدیهیات شامل نموده در صورتی که تناقض در آن جا لزومی ندارد»

منطق جدید قانون بدیهیات را علیحده شمرده و از قانون

تناقض مجزی داشته است و يك قاعده دیگری نیز وضع نموده است

که محال بودن قسم سیم نقیض و عدم نقیض را بیان می نماید و

آن را [قانون حال] مینامیم و يك قاعده دیگری که آن را

[اثبات] یا «قانون عقل کامل» می نامند نیز معین کرده اند

بنا بر این قانون بدیهیات و قانون حال و قانون عقل کامل

و قوانین چهارگانه ارسطو [۱] «تناقض» ۲ «عکس» ۳ «عکس ضد

۴» فرض» ۶ قاعده تشکیل میدهد

(۱) قاعده بدایت

(۲) قاعده تناقض

(۳) قاعده عکس

(۴) قاعده عکس ضد

{۵} قاعده امتناع حال

«۶» قاعده عقل کامل

اما در اینجا بر حسب عقیده علمای اروپا (قانون عکس)

متروك و مستحيل است (۱)

۱ - قانون بداهت

☆ ————— ☆

منطق عبارت است از خود منطق

قانون بداهت یا (قاعده حقیقی) حمل هویت هر چیزی است

به آن چیز یا حمل ماهیت هر کلی است بر همان کلی :-

$X = X$ (X عبارت است از خود آن)

حیوان = جسم متحرك به اراده { حیوان عبارت است از ماهیت حیوان }

منطق جدید تنها این قانون را محقق و ثابت می شمارد و در

اخذ نتیجه بیشتر این قانون را باید بکار برد زیرا فکر از خطا محفوظ

خواهد ماند

در غیر از قانون بداهت - احتیاج نمی به دلیل و برهان

است اگر برای قضیه دلیل محکم و متقن داشته باشیم آن قضیه

صدق خواهد بود و الا طرف توجه نیست و آن عبارت است از

(قانون عقل کامل) که قریباً ذکر خواهد شد

۲ - قانون تناقض

* عبارت از * هست

* عبارت از * نیست

[یا * عبارت است از *] راست است یا راست نیست و

آن عبارت است از اینکه بعضی از * پیدا کنیم که * نباشد

«۱» بعضی از قوانین سه گانه ارسطو را [علمای متأخر] محال دانسته

اند از آن جمله قانون عکس است که بعد ذکر خواهد شد

[مراجعه به صفحه ۳۶ قانون تناقض]

- تناقض - در هر قضیه وارد می آید که نتوانیم آن را

محقق بدانیم و تمیز بدهیم بنا بر این تناقض در قضائاتی که مربوط

بیکدیگر است و بواسطه ارتباط کلی عقل نمی تواند تحقیقاً یقین

نموده یا تمیز دهد

۳ - قانون عکس [۱]

[مراجعه به صفحه ۳۹] - قانون عکس را منطق جدید

رد نموده است مثلاً: وقتی ما بگوئیم (پرویز فلان قسم است آن

وقت بجای پرویز [خسرو] را موضوع قرار دهیم)

آیا از پرویز ما چه خواهیم فهمید:

میگوئید m عبارت است از n

n — از m

شناختن n برای شناختن m هیچ تأثیری نخواهد داشت

- این عقیده علمای اروپا است لیکن در اینجا يك مسئله

ایست که علمای جدید منطق غفلت نموده اند با اینکه سوء تفسیر

ارسطو (۲) باعث شده است که این غفلت حاصل شود و آن

این است که میگوئیم صحیح است که شناختن n تنها مؤثر در

شناختن m نخواهد بود اما وقتی نسبت میان موضوع و محمول را

در نظر بگیریم خواهیم فهمید که n به ملاحظه اینکه محمول همان

Conversion (۱) Reverse-e; Culbute,e

(۲) ارسطو در تعریف عکس میگوید: عبارت است از تغییر موضوع (مراجعه

به صفحه ۴۰ قانون عکس ارسطو)

m بوده و فعلا موضوع همان m شده است و نسبت میان هر دو را که در نظر بگیریم البته شناختن n برای شناختن m مؤثر می باشد و گمان میکنم تعریف این سینا در شفا که میگوید: همان محمول را بجای همان موضوع و همان موضوع را بجای همان محمول قرار دهند) برای رفع این غفلت کافی باشد [مراجعه به صفحه ۴۰ قانون عکس]

۴- قانون عکس ضد [مراجعه به صفحه ۴۰]

۵- قاعده امتناع - حال -

حال در اصطلاح فلسفه فرض رای مفهومی است که میان وجود و عدم است یعنی نه عدم است و نه وجود و آن بعقیده ارسطو محال است و بعقیده افلاطون ممکن این قاعده را فرنگیها (Law of Exclusive Middle) میگویند یعنی (قانون حذف اوسط) و مقصود از [حذف اوسط] همان میان وجود و عدم است که يك قسمت از فلاسفه که قائل به چیزی میان وجود و عدم بوده اند (چنانچه محمود آملی در نفایس میگوید) آن را «حال» نامیده اند و ما در اینجا این قانون را (قانون امتناع حال) می نامیم

مثلا شما دو قضیه تناقضی را بیان میکنید:

(۱) همه ایرانی ها با علم اند

(۲) همه ایرانی بی علم اند

- هر دو این قضیه را فرض میکنید که راست است اما در اینجا نمی توانید هر دو را با هم راست بدانید یا هر دو را با هم دروغ

یعنی نمی شود گفت تمام ایرانی ها در يك وقت و يك ساعت

معین هم با علم اند و هم بی علم پس اچار یا با علم هستند و یا بی علم و قسم سیمي نخواهد داشت

این قاعده نداشتن قسم سیم که نه وجود باشد و نه عدم آن را (امتناع حال) یا (قانون عدم حال) مینامیم (یا چنانچه اروپائین میگویند قانون حذف اوسط)
(Law of Exclusive Middle)

۶- قانون عقل کامل

قانون عقل کامل - یا [قاعده اثبات] - قانونی است که (سدنی هربرت میلون) در منطق خود ایراد نموده و آن عبارت است از ثابت شدن یکی از دو قضیه مثبت و منفی
ایران قدیمی ترین ممالك دنیا است
ایران قدیمی ترین ممالك دنیا نیست

البته هر دو قضیه ممکن نیست که راست باشند یا هر دو دروغ « بنا بقاعده تناقض » و ممکن نیست که قسم ثالثی داشته باشد « بنا بقاعده امتناع حال »

پس لابد یکی از آنها راست است و دیگری دروغ - و بدیهی است که هر کدام ثابت و مبرهن باشد یعنی عقل کامل صحت آن را تصدیق نماید راست و دیگری متروك خواهد بود

پس قانون عقل - قاعده ایست که برهان را بطرف یکی از آن دو قضیه وارد آورده صدق یکی و کذب دیگری را مبین میدارد

فرضیات متروك - یا - قیاسهای فرضی

- در اول - قضایای جدید بیان نمودیم که منطق جدید تقسیم

قضیه را به حقیقی و شرطی (چنانچه ارسطو قائل است) باطل
شمرده و قضایای شرطی را «قیاس باطل» یا «قیاسهای فرضی» یا
[فرضیات متروک] یا [قضایای ظنی] مینامند

فرضیات یا Propositions چه موجب و چه منفی و چه
متصل و چه منفصل (راجع به تقسیمات قضایای ارسطو) هیچکدام
محل اطمینان نبوده و نتیجه آنها در قیاس موود توجه نیست
اگر $m - n$ باشد f خواهد بود { فرض متصل ۱۰ }
 m یا عبارت است از n یا f [فرض منفصل]

این عین مثالی است که میلون برای «فرضیات متروک»
ايراد نموده است :-

if m is n it is f
m is either n or f

چنانچه سابقاً گفته شد فرضیات مبنای آنها بر شرط و
تردید است و البته نتیجه صحیح از قضایای مردود و مشکوک نتوانیم گرفت
بنا بر این قانون فرض چه فرض کلی و چه فرض فردی
* برویز اگر عمومی خسرو باشد پدر محمود است * [۱] در
قیاس محل اعتبار نیست و برای حفظ فکر باستی از استعمال آن
احتراز نمود

۱۰ فرض متصل Hypothetcal و فرض منفصل Disjunctive
«۱» فرض کلی یا فرض عمومی «عبارت است از قضایای شرطی
کلی» و فرض خاص یا فرض فردی عبارت است از قضایای شرطی جزئی
«مراجعه شود به قسمت قضایا»

قانون فرض

- قانون فرض - با (قضیه گمانی) یا (اقتراحات) آن است
که اجباراً یا از روی خیال مطلبی را بر صحت حمل نمائیم و آن
منقسم بر ۳ قسم است
(۱) فرض عمومی
(۲) فرض فردی
(۳) فرض عمومی - فردی

(۱) فرض عمومی یا (فرض کلی) آن است که
يك امر كلي با يك مفهومى را بر صحت حمل نمائیم
چون اگر نفس باشد عقل خواهد بود
A اگر S باشد X میباشد

(۲) فرض فردی یا (فرض جزئی) آن است که
يك فرد یا چیزی جزئی را بر صحت حمل نمائیم
این باغ بر است از این انار
این کله با f است یا p

(۳) فرض عمومی فردی یا (فرض کلی در
جزئی) آن است که يك كلي و مفهوم منسوب به يك جزئی را
فرض کنیم

موجودیت $f = p$ یا

بطور خلاصه :

بهر این است که قضایا را به سه قسم منقسم نمائیم

[۱] قضایای محقق

(۲) قضایای مردد

(۳) قضایای فرضی

قضایای محقق - آن است که قضیه را بطور محقق و صحت
ایراد نمائیم و در واقع صحیح باشد (قانون بداهت و قانون عقل کامل)
قضایای مردد - آنستکه قضیه را ایراد مینمائیم در صورتیکه به
یکی از صحت یا سقم آن معتقدیم (نقض و عکس)
قضایای فرضی - يك قضیه را بشکلی ثابت و محقق ایراد مینمائیم
و در واقع صحیح نیست (قانون تناقض)

فرض میکنیم * علامت و * علامت صحت و راستی است
پس قضیه که هر دو طرف (ظاهر و باطن) آن * است
محقق - و قضیه که يك طرف آن * و يك طرف آن * است
مردد و قضیه که ظاهر آن * و باطن آن * است فرضی



قیاس

که آنرا ارسطو [آنالتیک] (*) نامیده است

مقصود کلی از تمام منطق (قیاس) است :

قیاس بر حسب تعریف ارسطو: (عبارت است از کلامی که از چندین
قضیه ترکیب یافته باشد و در صورت صحت ترکیب یا فرض صحت از آن
يك کلامی جدید حادث میشود :

(۱) همه (ج) است خون متضمن روح رئیسی است
(ج) همه (د) است و روح رئیسی باعث حیات است
پس: (۱) همه (د) است پس: خون باعث حیات است
(۱ همه ج است) قضیه اول و (ج همه د است) قضیه دوم و [۱ همه د
د است] کلام جدید

[کتاب] در [مندوق] است

[مندوق] در [مدرسه] است

پس - [کتاب] در [مدرسه] است

قیاس حقیقی و غیر حقیقی و قیاس متنوع

قیاس دارای دو چیز است (۱) صورت (۲) مواد - مبحث
قیاس [آنالتیک] قسمتی است که از صورت قیاس بحث مینماید - (**)
قیاس بر سه قسم است (۱) قیاس حقیقی (۲) قیاس غیر

(*) آنالتیک یعنی قیاس (**) قسمت مواد قیاس مبحث «صناعات» است

که ذکر خواهد شد

حقیقی (۳) قیاس متنوع

(۱) قیاس حقیقی (قیاس اقترانی) آن است که کلام جدیدی که از آن حاصل میشود ضرورتاً در قیاس به همان ترکیب نباشد - مثلاً:

در * است

در * است

پس * در * است

در قیاس فوق ملاحظه میفرمائید که کلام جدید عبارت است از (* در * است) و صورت این کلام همین شکل در قیاس آن نیست

(۲) قیاس غیر حقیقی (قیاس استثنائی) آن است که کلام جدیدی که از آن حاصل میشود ضرورتاً در همان قیاس وجود دارد :

اگر «ا» «ج» باشد «ا» د است

«ا» هم که «ج» است

پس (۱) «د» است

اگر * باشد * است

هم که * است

پس * است

در قیاس فوق ملاحظه میفرمائید که کلام جدید عبارت است از (*) (* است) و صورت این کلام همین شکل در قیاس آن است «جمله اول» [*]

(*) همین جهت است که در منطق جدید قضایای شرطی را جزء قیاس می شمارند نه جزء قضایا «مراجعه به قسمت «قضایای جدید»

ممکن است در قیاس استثنائی اگر کلام جدید به همان شکل قیاس در آن نباشد ضد آن در قیاس آن باشد :

اگر (۱) «ج» باشد «ا» د است

[۱] ج نیست

پس [۱] د نیست

کلام جدید در فوق عبارت است از { ا د نیست } و نقیض آن عبارت است از { ا د است } که يك قسمت از قیاس آن را تشکیل داده است

۳ قیاس متنوع: چندین قسم قیاس است که آنها را (لواحق) گوئیم و بعد ذکر میشود

قیاس حقیقی

قیاس حقیقی دارای ۵ مبحث است * ۱ مواد * ۲ اقسام * ۳ اشکال قضایا * ۴ قانون شروط اشکال * ۵ قانون استخراج

«۱» مواد قیاس حقیقی :-

* = * است

* = * است

پس * - * است

قیاس حقیقی فوق دارای [۸] چیز است

[۱] فقط *

[۲] فقط *

[۳] * - *

[۴] * - *

[۵] * - *

[۶] * *

(۷) * - * و * - *

{۸} * - * و * - * پس *

- :

[۱] * را كوچك يا كوچكتر [اصغر] می نامند و {۲} را بزرگ يا بزرگتر [اکبر] میگویند و [۳] (* - *) را جله كوچك يا كوچكتر (مغری) میگویند و {۴} * = * را جله بزرگ يا بزرگتر [کبری] مینامند و [۵] * = * را که کلام جدید است (نتیجه) یا حاصل یا مطلوب میگویند و [۶] * * را که در هر دو جله قیاس است (حد مشترك) یا (حد وسط) یا {وسط متروک} میگویند و (۷) * = * و * = * را که مقارنت دو جله است با هم اقتران یا «قرینه» یا ضرب مینامند و (۸) (* = * و * = *) است پس * = * است که تمام قیاس و نتیجه است به {شکل} موسوم نموده اند

- : پس هر قیاسی دارای ۸ چیز است :

- ۱ كوچك يا كوچكتر «اصغر»
- ۲ بزرگ يا بزرگتر «اکبر»
- ۳ جله كوچك يا جله كوچكتر (مغری)
- ۴ جله بزرگ يا بزرگتر (کبری)
- ۵ نتیجه یا مطلوب
- ۶ حد وسط یا حد مشترك یا حد متروک
- ۷ قرینه یا اقتران
- ۸ شکل — یا {تمام قیاس}

تمرین و توضیح

(کتاب) در [صندوق] است

[صندوق] در [مدرسه] است

پس : — کتاب در (مدرسه) است :

کتاب : كوچك [اصغر]

مدرسه : بزرگ (اکبر)

کتاب در صندوق : جله كوچك (مغری)

صندوق در مدرسه : جله بزرگ (کبری)

کتاب در مدرسه است : [نتیجه]

صندوق [در جله كوچك] و صندوق [در جله بزرگ] : (حد وسط)

کتاب در صندوق است و صندوق در مدرسه است : (قرینه)

کتاب در صندوق است و صندوق در مدرسه است پس کتاب در

مدرسه است : {شکل}

(۲) اقسام قیاس حقیقی

قیاس حقیقی دارای سه قسم است (۱) قیاس قضایای حقیقی

(ب) قیاس قضایای جهتی (ج) قیاس قضایای شرطی

(۱) قیاس قضایای حقیقی

قیاس قضایای حقیقی آن است که مرکب از دو قضیه حقیقی

باشد و قیاس قضایای جهتی آن است که مرکب از دو قضیه جهتی

باشد و قیاس قضایای شرطی آن است که مرکب از دو قضیه

شرطی باشد

اشکال قضایا

در قیاس قضایای حقیقی

شکل [۱]

اگر (وسط متروک) در (جمله كوچك) محمول واقع است

و در (جمله بزرگ) موضوع باشد آنرا شکل اول گویند

همه ۴ = است با (۵) * - ()

و همه [۵] = است با ۶ * - ()

پس همه ۴ = با ۶ است * - *

شکل [۲]

اگر (وسط متروک) در [جمله بزرگ و جمله کوچک] هر دو محمول واقع شود آنرا «شکل دوم» گویند

همه ۴ = است با (۵) * - ()

و چیزی از ۶ = نیست با (۵) * - ()

پس چیزی از [۴] = ۶ نیست * - *

شکل «۳»

اگر (وسط متروک) در [جمله کوچک و در [جمله بزرگ]] هر دو موضوع باشد آنرا «شکل سیم» گویند

همه «ب» = ج است * = *

همه (ب) = ۱ است * = *

پس بعضی از (ج) [۱] است بعضی از * = *

شکل «۴»

اگر [وسط متروک] در «جمله کوچک» موضوع باشد

و در «جمله بزرگ» محمول باشد آنرا شکل چهارم گویند

همه ب - ج است * - *

همه ۱ - ب است * - *

پس بعضی از ج = ۱ است پس بعضی از * = *

تمرین و توضیح :-

شکل اول

کتاب در صندوق است مساوی است با ||

صندوق در مدرسه است و || مساوی است با X

پس کتاب در مدرسه است پس = مساوی است با X

در اینجا لفظ «صندوق» که «وسط متروک» است در جمله کوچک محمول است و در جمله بزرگ موضوع

شکل ۲

انسان همه با فهم هست مساوی است با ||

و هیچ انسانی با فهم نیست و X مساوی است با ||

پس هیچ انسانی با فهم نیست پس چیزی از = مساوی نیست با X

در اینجا لفظ «فهم» (||) که «وسط متروک» است در جمله کوچک و «جمله بزرگ» هر دو محمول واقع شده است

شکل ۳

هر انسانی حیوان است || مساوی است با =

و هر انسانی ناطق است و || مساوی است با X

پس بعضی از حیوان ناطق است پس بعضی از = مساوی است با X

در اینجا لفظ (انسان) که «وسط متروک» است در جمله بزرگ و جمله کوچک هر دو موضوع واقع شده است

شکل ۴

انسان همه حیوان است || مساوی است با =

و ناطق همه انسان است و X مساوی است با ||

پس بعضی از حیوان ناطق است پس بعضی از = مساوی است با X

در اینجا لفظ انسان که «وسط مزرك» است در جمله كوچك موضوع و در جمله بزرك محمول واقع شده است. [بر عكس شكل اول]

بطور کلی «نتیجه» مرکب است از قسمتی از جمله كوچك و قسمتی از جمله بزرك: اگر از مقدم جمله كوچك و مؤخر جمله بزرك مرکب باشد «شكل اول» است و اگر بر عكس باشد شكل چهارم است و اگر از مقدم هر دو باشد «شكل [۲]» است و اگر از مؤخر هر دو باشد (شكل سیم) خواهد بود

۴ شروط قیاس حقیقی

اشکال چهارگانه قیاس حقیقی که عبارت از تمام اقسام قیاس حقیقی میباشد هر يك دارای شروطی معین است از اینقرار:

شروط شكل ۱

در شكل اول [۲] شرط است «۱» (جمله كوچك) آن موجب باشد [۲] جمله بزرك آن کی باشد

۴ — است با ۵

و ۵ — است با ۶

شروط شكل ۲

در شكل دوم نیز دو شرط است [۱] دو جمله كوچك و بزرك یکی موجب باشد دیگری منفی [۲] جمله بزرك کی باشد

همه ج — باب

و چیزی از ۱ — باب نیست

شروط شكل ۳

در شكل سیم نیز دو شرط است «۱» جمله كوچك بایستی موجب باشد «۲» یکی از دو جمله (بزرك و كوچك) کلی باشد
همه ب — با «ج»
همه ب — با «ا»

شروط شكل ۴

در شكل چهارم یکی از دو شرط ملحوظ است (۱) یا جمله كوچك کی باشد و هر دو جمله بزرك و كوچك [موجب] [۲] یا هر دو جمله در ایجاب و نفی مختلف باشند و یکی از آن هر دو کلی باشد

همه ب — ج است

همه ا — ب است

۵ - استنتاج

حالی که مواد قیاس و اقسام و شروط اشکال کاملاً معلوم گردید میخواستیم طریقه استخراج را بیان نماییم
قانون استخراج یا قانون استنتاج: (یعنی هیئتهای مخصوصی که هر يك از اشکال می توانند بخود بگیرند تا نتیجه صحیح و معتبر از آن ها حاصل شود)

قانون استنتاج شكل [۱]

قانون استخراج یعنی گرفتن نتیجه از شكل اول بر ۴ قسم است

«۱» نتیجه موجب کلی

«۲» نتیجه موجب جزئی

«۳» نتیجه منفي كلي
«۴» نتیجه منفي جزئي

۱- نتیجه موجب كلي :- نتیجه و مطلوب

قياسي است از شكل اول كه جمله كوچك و جمله بزرگ آن هر دو موجب و هر دو كلي باشند:

ج { همه } - ب است
و ب (همه) - ۱ است

پس: ج [همه] - ۱ است

۲- نتیجه موجب جزئي :- مطلوب قياسي

است كه جمله كوچك آن جزئي باشد و هر دو جمله « كوچك و بزرگ » موجب باشند:

ج [مضی] - ب است
و ب (همه) - ۱ است

پس: ج « بعضاً » ۱ نیست

۳- نتیجه منفي كلي :- مطلوب قياسي است

كه جمله كوچك و جمله بزرگ آن هر دو كلي باشند و جمله بزرگ آن منفي باشد.

ج (همه) = است ب ب

و ب [هيچيك] = نیست با ۱ -

پس: ج [هيچيك] = نیست با ۱ -

۴- نتیجه منفي جزئي :- مطلوب قياسي

است كه جمله كوچك آن موجب جزئي باشد و جمله بزرگ آن

منفي كلي:

ج (بعضاً) = است ب ب

و ب (هيچيك) = با ۱ - نیست

پس: ج « بعضاً » ۱ - نیست

قانون استنتاج شكل دويم

نتايج شكل دويم [۲] قسم است:

[۱] نتیجه منفي كلي

[۲] نتیجه منفي جزئي

۱- نتیجه منفي كلي - مطلوب قياسي است

از شكل دويم كه هر دو مقدمه « جمله كوچك و جمله بزرگ » آن كلي و يكي از آن ها موجب باشد.

[۱] اگر جمله كوچك موجب باشد:-

ج همه = است ب ب

و ا هيچيك = نیست ب ب

پس: ج هيچيك = نیست با ۱ -

[ب] اگر جمله بزرگ موجب باشد:

ج هيچيك = نیست ب ب

و ا همه = است ب ب

پس: ج هيچيك = نیست با ۱ -

۲- نتیجه منفي جزئي - مطلوب قياسي

است كه جمله كوچك آن جزئي و موجب باشد و جمله بزرگ آن كلي و منفي - با جمله كوچك آن جزئي و منفي و جمله بزرگ

آن کلی و موجب

۱. اگر جمله کوچک جزئی و موجب باشد:

ج [بعضاً] = است با ب

و (ا) هیچیک = نیست با ب

پس ج «بعضاً» - ا - نیست

اگر جمله کوچک جزئی منفی باشد:

ج (بعضاً) = ب نیست

و ا [همه] = با ب هست

پس ج بعضاً - ا نیست

قانون استنتاج شکل سیم

نتایج شکل سیم نیز دو قسم است

[۱] نتیجه موجب جزئی

[۲] نتیجه منفی جزئی

[۱] نتیجه موجب جزئی - مطلوب قیاسی است

از شکل سیم که یا هر دو جمله آن موجب و کلی باشد یا هر دو موجب و جمله بزرگ کلی باشد یا هر دو موجب و جمله کوچک کلی باشد

۱. اگر هر دو جمله کلی باشد:

ب همه - ج است

و ب همه = (ا) است

پس ج «بعضاً» - (ا) است

اگر جمله بزرگ کلی باشد:

ب بعضاً = ج است

و ب «همه» = (ا) است

پس ج «بعضاً» - (ا) است

اگر جمله کوچک کلی باشد:

ب «همه» = ج است

و ب «بعضاً» = ا است

پس ج «بعضاً» - (ا) است

(۲) نتیجه منفی جزئی - مطلوب قیاسی است

از شکل سیم نه جمله کوچک موجب و جزئی و جمله بزرگ منفی کلی یا جمله کوچک موجب کلی و جمله بزرگ منفی جزئی یا هر دو جمله کلی و جمله بزرگ منفی باشد

۱. اگر جمله کوچک موجب و جزئی باشد:

ب «بعضاً» - ج است

و ب هیچیک - ا نیست

پس ج [بعضاً] - «ا» نیست

۲. اگر جمله کوچک موجب و کلی باشد:

ب «همه» = ج است

و ب «بعضاً» = ا نیست

پس ج «بعضاً» - ا نیست

۳. اگر دو جمله کلی باشد:

ب (همه) = ج است
ب (هیچیک) = [ا] نیست

پس ج «بعضاً» - (ا) نیست

قانون استنتاج شکل چهارم

نتایج شکل چهارم به [سه] قسم است

(۱) نتیجه موجب جزئی

[۲] نتیجه منفی کلی

[۳] نتیجه منفی جزئی

(۱) نتیجه موجب جزئی - مطلوب قیاسی است

از شکل چهارم که هر دو جمله کوچک و بزرگ موجب و کلی باشند یا هر دو موجب و جمله بزرگ جزئی

[۱] اگر هر دو موجب و کلی باشند:

ب (همه) ج است

و [ا] همه - ب است

پس ج «بعضاً» = (ا) است

[۲] اگر جمله بزرگ جزئی باشد:

ب همه = ج است

و (ا) [بعضاً] - ب است

پس ج «بعضاً» = (ا) است

(۲) نتیجه منفی کلی - مطلوب قیاسی است

از شکل چهارم که هر دو جمله کلی باشد و جمله کوچک منفی:

ب {هیچیک} - ج نیست

و ب همه - (ا) است

پس ج «هیچیک» (ا) نیست

(۳) نتیجه منفی جزئی - مطلوب قیاسی است از

شکل چهارم که هر دو جمله کلی باشند و جمله کوچک موجب یا - جمله کوچک موجب جزئی و جمله بزرگ منفی کلی یا - جمله کوچک منفی جزئی و جمله بزرگ موجب کلی یا - جمله کوچک موجب کلی و جمله بزرگ منفی جزئی باشد یا جمله کوچک منفی کلی و جمله بزرگ موجب جزئی باشد

[۱] اگر هر دو جمله کلی باشند:

ب [همه] = ج است

ا [هیچیک] = ب نیست

پس ج «بعضاً» = ا نیست

(۲) اگر جمله کوچک موجب جزئی باشد الخ:

ب (بعضاً) = ج است

و [ا] «هیچیک» = ب نیست

پس ج «بعضاً» = ا - نیست

۳ اگر جمله کوچک منفی جزئی باشد الخ:

ب (بعضاً) = ج نیست

و [ا] همه = ب است

پس ج «بعضاً» = (ا) - نیست

۴ اگر جمله کوچک موجب کلی باشد الخ:

ب [همه] = ج است

و [ا] «بعضاً» = ب نیست

پس ج «بعضاً» = ا - نیست

ه اگر جمله كوچك منفي كلي باشد الخ

ب [ميجك] = ج نيست

و ا [بعضاً] = ب است

پس . - (ج) بعضاً = (ا) نيست

قانون قضايای در هم (مختلط)

اختلاط يا (در همي) آن است كه قضايای جهتي با هم مخلوط و در

هم شوند يعني قياس از دو قضيه مختلف جهتي تشكيل يابد

اختلاط در شكل اول

- ۲ - قياس - (قضايای جهتي)

قياس قضايای خصوصي و سوري و متروك و جهتي همه از

بيانات گذشته معلوم است اما قياس اختلاط قضايای جهتي در شكل [ا] دارای

يك شرط است و آن عبارت است از اينكه «جمله كوچك»

آن بسيط يا مركب ممكن نباشد (بعقیده متأخرين)

فرايانی - عقیده دارد كه اگر جمله «بسيط ممكن» باشد

نتيجه صحيح خواهد بود .

ج همه و جواباً = است باب

و ب [هميشه] = است يا «ن» مادامی كه ب هست

پس ج هميشه «ن» است مادامی كه ب هست

قانون استنتاج در اختلاط (شكل ۱)

اختلاط اگر از «بسيط شرطي و مركب شرطي و بسيط

عرفي و مركب عرفي» باشد نتيجه از نوع «جمله كوچك»

خواهد بود و در غير آنها مثل جمله بزرگ است

هر برنده { ضروره } بال ميزند بشرط بریدن - (بسيط شرطي)

و هر بال زننده [دائماً] پرواز ميكند ماداميكه بال ميزند - [بسيط عرفي]

پس هر برنده پرواز ميكند «ضروره» بشرط

بریدن [نتيجه مثل جمله كوچك است يعني

بسيط شرطي]

هر آدمي و جواباً نفس ميزند مطلقاً (بسيط مطلق)

و هر نفس زننده هميشه حيوان است مادامی كه نفس ميزند

پس هر آدمي حيوان است مادامی كه نفس ميزند

اختلاط در شكل دوم

و اما قياس قضايای جهتي در شكل دوم دارای دو شرط است

(۱) جمله كوچك آن [بسيط ضروري يا مركب ضروري]

يا «بسيط دائمي يا مركب دائمي» باشد

(۲) بسيط يا مركب ممكن در آن قياس ذكر نشود مگر

با بسيط ضروري يا با قياسی كه جمله بزرگ آن بسيط يا مركب

شرطي باشد .

هر آدمي [ضروره] نفس می زند (بسيط ضروري)

و هيچ جمادی نفس نميزند بطور امکان (بسيط ممكن)

پس : هيچ آدمی جماد نيست

قانون استنتاج در اختلاط شكل [۲]

در قضيه مختلط اگر يکی از دو جمله آن «دائمي» باشد

نتيجه آن دائمي خواهد بود و الا از نوع جمله كوچك ميشود

بشرط آن كه الفاظ: «ضروره» و «عدم ضرورت» و «هميشه» و

امثال آن ها در نتیجه ذکر نشود.

هر آدمی ضروره نفس میزند | بسبب ضروری
و هیچ جادی نفس نمیزند بطور امکان | بسبب ممکن
پس: هیچ آدمی جاد نیست

اختلاط در شکل سیم

و اما قیاس اختلاط قضایای جهتی در شکل سیم دارای يك شرط است.
و آن عبارت است از اینکه: جمله كوچك، آن بسیط یا مرکب ممکن نباشد: -

قانون استنتاج در اختلاط شکل [۳]

اگر جمله بزرگ - قیاس بسیط شرطی با مرکب شرطی یا «بسیط عرفی یا مرکب عرفی» باشد نتیجه [عکس] جمله كوچك است [شرط حذف «نه همیشه» در هر دو بسیط و اثبات آن در هر دو مرکب]

و اگر جمله بزرگ قضیه دیگر باشد نتیجه از نوع جمله بزرگ است.

همیشه هر نفس زنده حیوان است بشرط نفس زدن | (بسیط عرفی)
و هر نفس زنده نامی است مطلقا | (بسیط مطلق)

پس حیوان نامی است مطلقا «نتیجه از نوع جمله بزرگ»

اختلاط در شکل چهارم

و اما قیاس اختلاط قضایای جهتی در شکل چهارم دارای ۴ شرط است

۱. قیاس از بسیط ممکن یا مرکب ممکن تشکیل نیابد
۲. اگر يك جمله ان منفی باشد بطور منعکس ذکر شود
۳. اگر هر دو جمله قیاس کلی باشد و جمله كوچك ان منفی بایستی جمله كوچك ان بسیط یا مرکب دائمی یا بسیط یا مرکب ضروری باشد
۴. اگر جمله كوچك قیاس کلی منفی و جمله بزرگ ان جزئی موجب باشد بایستی جمله كوچك ان مرکب شرطی یا مرکب عرفی و جمله بزرگ آن بسیط عرفی باشد

قانون استنتاج در اختلاط شکل ۴

نتیجه اختلاط شکل ۴ سه قسم است

(۱) اگر دو جمله قیاس کلی و موجب باشد یا هر دو موجب باشد یا هر دو موجب و جمله بزرگ جزئی باشد - در این وقت اگر جمله كوچك ضروری یا دائمی باشد نتیجه عکس جمله كوچك است و اگر جمله كوچك ضروری یا دائمی نباشد نتیجه (بسیط مطلق) خواهد بود

(۲) اگر دو جمله کلی باشد و جمله كوچك منفی - پس یکی از دو جمله دائمی یا ضروری باشد نتیجه دائمی خواهد بود و اگر یکی از دو جمله ضروری یا دائمی نباشد نتیجه عکس جمله كوچك خواهد بود

(۳) اگر هر دو جمله کلی باشد و جمله كوچك موجب یا آنکه جمله كوچك موجب جزئی و جمله بزرگ منفی کلی باشد - پس در اینجا اگر جمله بزرگ ضروری یا دائمی است نتیجه دائمی

خواهد بود* و اگر جمله بزرگ ضروری یا دائمی نیست نتیجه
عکس جمله کوچک است.

هر نفس زنده (و جوباً) حیوان است (کلی موجب)
و آدم همیشه نفس زنده است مادامی که آدم است [کلی - دائمی]

پس : بعضی از حیوان همیشه آدم است [نتیجه دائمی]

۳ قیاس (قضایاے شرطی)

قیاس قضایای شرطی بر (۵) قسم است

- | | |
|-----|---------------------------------|
| ☆ ☆ | (۱) قیاس قضایای متصل |
| ⊙ ⊙ | [۲] قیاس قضایای منفصل |
| ☆ ○ | [۳] قیاس قضایای حقیقی و متصل |
| ⊙ ○ | (۴) قیاس قضایای حقیقی و منفصل |
| ⊙ ☆ | [۵] قیاس قضایای متصل و منفصل |

[ب] همه = است با (ط) و [د] = است با (ط) و [ه] مساوی است با ط

پس ج همه = با ط

(در مثال فوق چون محمول جمله بزرگ همه عبارت است از ط)

متجد است و نتیجه (قضیه حقیقی است)

مختلف

ج همه یا = [ب] یا = [د] یا = [ه]

[ب] همه = ن است و (د) همه = ط است و (ه) همه = [ز] است

پس ج یا همه ن است یا همه ط است یا همه [ز]

(در مثال فوق چون محمول جمله بزرگ مختلف است (یکی ج و یکی ن

یکی ط و یکی ز) نتیجه شرطی است

❖ ❖ ❖ قیاس قضایای متصل و منفصل

در تمام اشکال مثل قضایای حقیقی است بشرط آنکه قضیه متصل

جمله کوچک واقع شود و قضیه منفصل موجب باشد و جمله

بزرگ واقع گردد.

(متصل) اگر ا همه = ب باشد - ج = د خواهد بود

(منفصل) همیشه یا ج - د است - یا ه = ز میباشد

پس : همیشه یا ا = ب است - یا ه = ز

۲ قیاس غیر حقیقی

(مراجعه به (بحث ۳ قیاس یا حقیقی است یا غیر حقیقی یا متنوع)

تعریف قیاس غیر حقیقی چنانچه قبلاً ذکر شد قیاسی است که نتیجه

آن بهمان صورت در خود قیاس باشد [قیاس غیر حقیقی را

قیاس استثنائی نامند [

اگر * ○ باشد * ○ است

* که ○ است

پس * ○ است

قیاس استثنائی مرکب است از يك قضیه شرطی و يك قضیه

دیگری که يك قسمت از قضیه شرطی را اثبات و تأیید یا نفی

و انکار نماید :

هر وقت بمدرسه بروید درس خواهید خواند

مدرسه که میروید

پس : درس خواهید خواند

[تحلیل] : قضیه (۱) یعنی جمله کوچک قضیه شرطی و قضیه ۲ یعنی جمله

بزرگ يك قضیه است که يك قسمت از قضیه کوچک را (هر وقت بمدرسه بروید)

تأیید و اثبات می نماید

هر وقت بمدرسه بروید درس میخوانید

مدرسه که نمیروید

پس درس نمیخوانید

[تحلیل] : قضیه (۱) یعنی جمله کوچک قضیه شرطی است و قضیه

دویم یعنی جمله بزرگ قضیه است که يك قسمت از قضیه کوچک را (هر وقت بمدرسه

بروید) نفی و انکار می نماید

قانون استنتاج

در قیاس غیر حقیقی « از قسم متصل »

جمله بزرگ در قیاس استثنائی متصل اگر موجب باشد نتیجه

عین قسمت دویم قضیه متصل : (جمله کوچک) خواهد بود و اگر

منفی باشد نتیجه ضد قسمت دویم قضیه متصل میباشد

هر وقت بمدرسه بروید درس میخوانید « قضیه متصل » جمله کوچک

مدرسه که می روید «جمله بزرگ» موجب
پس درس می خوانید «نتیجه: عین قسمت دوم جمله کوچک است»
هر وقت مدرسه بروید درس میخوانید «قضیه متصل» جمله کوچک
مدرسه که نمی روید جمله بزرگ منفی
پس درس نمی خوانید «نتیجه: ضد قسمت دوم جمله کوچک

قانون استنتاج

در قیاس غیر حقیقی [از قسم منفصل]
در قیاس غیر حقیقی از قسم منفصل نیز معنی نتیجه
همان حال غیر حقیقی متصل را خواهد داشت اما در صورت
فرق دارد و در واقع بر عکس قیاس متصل است
- مثلاً اگر جمله بزرگ در قیاس استثنائی منفصل موجب
باشد نتیجه ضد قسمت دوم (*) قضیه منفصل: [جمله کوچک]
خواهد بود و اگر منفی باشد نتیجه عین قسمت دوم قضیه منفصل
می باشد

کذاب یا منطوق است یا غیر منطوق (قضیه منفصل) جمله کوچک
این کتاب که منطوق است جمله بزرگ موجب
پس غیر منطوق نیست نتیجه نقض قسمت دوم قضیه منفصل [کتاب]
کتاب یا منطوق است یا غیر منطوق قضیه منفصل: (جمله کوچک)
این کتاب منطوق نیست جمله بزرگ: [منفی]
پس غیر منطوق است نتیجه عین قسمت دوم قضیه منفصل [کتاب]

۳ - قیاس متنوع

[مراجعه به صفحه ۱ مبحث ۳ قیاس، قسم است ۱ حقیقی ۲ غیر حقیقی ۳ متنوع]

[*] یعنی منفی است زیرا ضد موجب (منفی) خواهد بود

قیاس متنوع: - چندین قسم قیاس است که
(ارسطو) آن ها را (قیاسهای منضم) نامیده و «ابن سینا» به (لواحق
قیاس) موسوم داشته است زیرا نتایج آن ها را مورد اعتبار
حقیقی ندانسته اند

قیاس متنوع ۴ قسم است

۱ - قیاس اشتراکی

[۲] قیاس ترکیبی

۳ قیاس تبعی

۴ قیاس باطل

۱ - قیاس اشتراکی

س = (ج)

و - ع = ك است [زیرا ع - ج - است]

پس: س = ك است

قیاس اشتراکی که آن را «تثبیل» گویند عبارت است از اینکه
يك خصوصیتی را برای چیزی قائل شویم جهت آنکه آن خصوصیت
در يك چیز دیگری که جزء یا شبیه به چیز اول است موجود است
و این همیشه زنده است مثل این کتاب

و این کتاب تا ابد خواهد بود [زیرا همیشه زنده است]

پس دانا تا ابد خواهد بود

در اینجا (تا ابد بودن) را که يك خصوصیتی است برای دانا
قائل شدیم به جهت آن که از خصوصیت در کتاب که شبیه همان دانا
است موجود میباشد

۲- قیاس ترکیبی

مثال (۱) - ۱ - (مقدمه) نتیجه حاصل می شود

با آن که قضیه است که از نتیجه آن و يك مقدمه دیگر

قیاس دومی ساخته شود تا از آن نتیجه دیگر گرفته شود و از

نتیجه دومی با مقدمه دیگر قیاس دیگر ساخته شود که نتیجه دیگر

از آن حاصل شود تا آخر

مثال (۱)

ج = د است

د = س است

س = ن است

ن = م است

پس: ج = م است

ج = د است

د = س است

پس: ج = س است

ج = س است

س = ک است

پس: ج = ک است

قیاس ترکیبی (قیاس مرکب) يك سلسله قضایای مربوط به

یکدیگر است که از همه آنها يك نتیجه حاصل می شود

با آن که قضیه است که از نتیجه آن و يك مقدمه دیگر

○ = ◇

◇ = ○

◇ = ◇

○ = ◇

○ = ☆

پس: ○ = ☆

مثال دوم:

◇ = ☆

○ = ◇

پس: [○] = [☆]

○ = [☆]

○ = □

پس: [☆] = □

(☆) = (□)

○ = □

○ = ☆

پس: [☆] = [○]

از مثالهای فوق بخوبی معلوم می شود که در هر قسم

قیاس ترکیبی يك نتیجه بیشتر حاصل نمی شود و آن عبارت است

از (☆ - ...)

و در دومی نتیجه مکرر است - در منطق جدید این قسم قیاس

را به Surety می نامند

۳- قیاس تتبعی

قیاس تتبعی (استقرائی): عبارت است از اینکه يك

☆ = ◇

خصوصیتی را برای يك امر کلی قائل بشویم جهت آن که آن خصوصیت در پاره از اجزاء همان کلی وجود دارد.

موجودات ممکن عبارت است از حیوان و نبات و جاد
حیوان و نبات و جاد جسم هستند

پس : - موجودات جسم هستند

{ در مثال فوق اختصاصیت { عبارت است از جسم بودن که برای موجودات قائل شده ایم زیرا پاره از اجزاء موجودات که عبارت از حیوان و نبات و جماد است جسم هستند (*)

۴ - قیاس باطل

قیاس باطل « قیاس خلاقی » یا (خلفی) آن است که يك خصوصیتی را برای چیزی قائل شویم بدلیل اینکه فقدان و ضد آن باطل است : قیاس باطل مرکب از دو قیاس است یکی قیاس حقیقی دیگری قیاس غیر حقیقی - و قیاس حقیقی آن مرکب از يك قضیه حقیقی (حلی) و يك قضیه متصل است مثلاً شما می خواهید ثابت کنید که همه حیوان انسان نیست : می گوئید اگر همه حیوان انسان نیست پس نقیض آن راست است یعنی حیوان همه انسان است و انسان هم که همه

(*) این قیاس بکلی فاسد است زیرا ممکن است بگوئیم :

موجودات ممکن عبارت است از انسان و میمون و اسب
انسان و میمون و اسب متحرک به اراده هستند

نتیجه میدهد : موجودات متحرک به اراده هستند (و این فاسد است زیرا همه موجودات متحرک به اراده نیستند

عقل است نتیجه این می شود که اگر همه حیوان انسان است همه حیوان هم عاقل است و البته بدیهی است که محال است همه حیوان همه عاقل باشند پس بایستی همه حیوان انسان نباشد و اینها روی هم رفته دو قیاس میشود : -

قیاس حقیقی	{	(جمله کوچک) اگر فراز [حیوان همه = انسان نیست] راست نباشد البته همه حیوان انسان است راست خواهد بود
		(جمله بزرگ) و انسان همه عاقل است

[نتیجه] پس : اگر فراز (حیوان همه - انسان نیست)

راست نباشد حیوان همه عاقل است

قیاس استثنائی	{	اگر فراز « حیوان همه انسان نیست » راست نباشد حیوان همه عاقل است
		اما همه حیوان که عاقل نیست

پس : همه حیوان انسان نیست

- از مثال فوق معلوم شد : بایستی نتیجه را که از قیاس اول اخذ میشود جمله کوچک قیاس دوم « که قیاس استثنائی است » قرار داد و نتیجه دوم همان خصوصیتی است که قائل شده ایم

برای قیاس يك قسم دیگری قائل شده اند که آنرا قیاس پنهان یا (اضاری) نامند و آن این است که یکی از دو مقدمه « بزرگ یا کوچک » حذف شود مثلاً :

« خون آنکی است پس در بدن جاری است »
در اینجا جمله بزرگ حذف شده است و آن این است که :
« هر چه آنکی است جاری خواهد بود »

قیاس جدید

[هربرت میلون و بوزانکت] - تعین و ترتیب دو

یا چندین قضیه بزرگ و کوچک [مراجعه به مبحث اول قیاس] را برای گرفتن کلام جدید و نتیجه [تحول Reduction] نامیده اند - در واقع، جمله بزرگ و جمله کوچک را که دو مقدمه قیاس است متحول به کلام جدیدی میکنیم که خلاصه آن دو مقدمه است و آن را [نتیجه] می نامند یا نتیجه را از دو قسم تعین اخذ می نمایم

پس (قانون تحول) عبارت است از تشکیل قیاس و استنتاج و تحول اشکال

- و بطور کلی قیاس را بر دو قسم نموده (۱) قیاس

مستعمل دوم قیاس غیر مستعمل - قیاس غیر مستعمل عبارت است از قیاس در حسابات و از قیاسی که مقدمات آن غیر ثابت است.

و قیاس مستعمل عبارت است از (قانون محقق) یا قیاسی

که بایه آن بر روی ملاحظه و نظر و اثبات باشد چنانچه در مواد قبلی ذکر خواهد شد

قانون تحول

«۱» ما آن چه بایستی راجع به تحول قضایا توضیح بدهیم

در قسمت قیاس ذکر شده و اینک ذیلا چهار شکل ارسطو [شکل

«۱»، شکل «۲»، شکل «۳»، شکل «۴»] و نظریات علمای اروپا نسبت

به هر يك ابراد میگردند -

نوع (۱) شکل راست: شکل (۱) - ماشیه شکل ۴ ارسطو

$x = f$ هوا با اکسیژن است

$u = x$ ایدرژن با هوا است

$u = f$ ایدرژن با اکسیژن است

مقدمه اول کبری (جمله بزرگ) مقدمه دوم جمله کوچک

(صغری) - سخن اخیر: نتیجه (برعکس تشکیل قیاس ارسطو:

چنانچه در قیاس ارسطو بیان نمودیم. مقدمه کوچک

مقدم بر مقدمه بزرگ میشود و در اینجا برعکس مقدمه بزرگ

مقدم میشود و بنا براین شبیه به شکل ۴ ارسطو است جز اینکه

چون موضوع نتیجه بایستی مرکب از موضوع صغری و محمول کبرا

باشد نتیجه از زیر به بالا شروع میشود

نوع (۲) شکل نادر است (شکل ۲) یا شکل اول ارسطو

$f = x$ منطق - علم عقل است

$x = u$ علم عقل - فلسفه است

$u = f$ منطق - فلسفه است

مقدمه جمله بزرگ (کبری) و مقدمه دوم جمله کوچک (صغری)

و سخن اخیر نتیجه است (مطابق شکل اول ارسطو) ولی این

شکل را اروپائیه کمتر بکار میبرند و شکل راست بیشتر مورد

استعمال است

نوع (۳) شکل منفي (شکل ۳) یا شکل ۲ ارسطو

$f = x$ منطق با انسان عقل می آموزد

$u = x$ بدیع به انسان عقل نمی آموزد

$u = f$ پس بدیع منطق نیست

مقدمه اول کبری - مقدمه دوم صغری است و چون شرط این شکل آن است که یکی از دو مقدمه آن منفی باشد و ای قیاسهای موجب انکار برده نمی شود لذا آنرا (شکل منفی) نامند

نوع [۴] شکل جزئی (شکل ۴ - یا شکل ۳ ارسطو)

$$\begin{array}{ll} x = f & \text{اخص جزئی است} \\ x = n & \text{واخص - نتیجه این شکل است} \\ u = f & \text{نتیجه این شکل جزئی است} \end{array}$$

این شکل برای نتیجه های جزئی است - و بطور کلی نابد داشت که وقتی یکی از دو مقدمه (کبری، صغری) منفی یا جزئی باشد نتیجه منفی یا جزئی خواهد بود و این است معنی: (نتیجه ناسخ اخص یعنی بست تر است) و به همین ملاحظه در مناطق نفی و جزئی بودن را (خست یا بستنی) می نامند

تحويل شکل - بمناسبت گرفتن نتیجه ز دو مقدمه جمله

کوچک و جمله بزرگ، در یکی از اشکال گرفتن همان نتیجه را از شکلی دیگر (تحويل) می نامند:

$$\begin{array}{ll} x = f & ; \quad f = x \\ u = x & \quad x = n \\ u = f & \quad n = f \end{array}$$

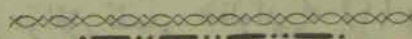
در اینجا نتیجه را از شکل ناراست [شکل اول] تحويل

داده یا آنکه شکل ناراست را بشکل راست برای اخذ نتیجه تحويل داشته ایم

- معلوم است که قیاس عر حقیقی و قیاس قضایای شرطی نیز مورد توجه علمای منطق جدید نیست برای اینکه قضایای آنها مشکوک و مردد است مراجعه به قیاس عر حقیقی و شرطی و بهتر آن است که به قیاس حقیقی متحول شود

يك قسم قیاس که مرکب از قضایای شرطی است در منطق جدید (قیاس فرضی) Hypothetical syllogism می نامند (مراجعه به مواد جدید قیاس) بطور کلی اشکال در منطق جدید بر ۴ قسم است [۱] شکل راست که نتیجه چپ بر است می رود [۲] شکل ناراست ۳ شکل منفی (۴) شکل جزئی - و در تمام این اشکال جمله بزرگ (کبری) مقدم بر جمله کوچک (صغری) میشود برعکس منطق منقول از ارسطو

- [در اینجا فقط مقصود بیان اشکال جدید قیاس بوده اما کیفیت و ترکیب قیاس، جوع شود به قسمت آخر صناعات: (منطق جدید و مواد قیاس)



صناعات

که آنرا ارسطو اپولتیک (*) نامیده است

صناعات ارسطو [صناعات پنجگانه] عبارت است از مواد قیاس (مراجعه به صفحه ۵۱) مبحث قیاس: (قیاس دارای دو چیز است ماده و صورت)

مواد قیاس: - عبارت است از مراتبی که از روی اعتبار با عدم اعتبار یک قیاسی را معنأ تشکیل میدهد (اگر بجای مواد [معانی قیاس] بگوئیم بهتر است زیرا (مواد) احیاناً به جنس مقدمات و نتیجه و موضوع و محمول قضایای قیاس اطلاق میشود

مواد قیاس عبارت است از صناعات پنجگانه: -

موافق تقسیم ارسطو: (۱) برهان (۲) مناظره (۳) خطابه

۴ شعره سفسطه و موافق تقسیم «فارابی» (۱) یقینی (برهان)

(۲) غیر یقینی (جدل خطابه سفسطه)

قسم «۱» از صناعات

(۱) برهان

برهان عبارت است از ماده قیاسی که طرف اعتماد و صحت

باشد و عبارت اخیری یقینی ذهن و عقل محسوب میشود و مقصود

[*] آپولتیک قوانین صناعات پنجگانه

از آن شناختن و تمیز میان صحیح و قاسد است و قضیه برهانی هر قضیه ایست که از جنس برهان باشد و قیاس برهانی هر قیاسی است که نتیجه آن یقینی عقل بوده و بواسطه ترکیب برهانی طرف اطمینان عقل واقع شده است و آن بر دو قسم است (۱) بدیهی (۲) نظری

برهان بدیهی (۷) قسم است

۱ « برهان حقیقی

۲ برهان حسی

۳ برهان وجدانی

۴ برهان ثنائی

۵ برهان تبادلی

۶ برهان حدسی

۷ برهان تکراری (مخبرات)

- ارسطو اقسام برهان را به شش قسم معین نموده

است زیرا برهان وجدانی و حسی را یکی شمرده و به «محسوسات»

و «مشاهدات» موسوم نموده است

۱ « برهان حقیقی

برهان حقیقی یا [برهان بدیهی] بدیهیات یا اولیات «

قضایائی است که تنها فکر در موضوع و محمول آن حکم به

نسبت می دهد یعنی عقل در دفعه اول نسبت میان موضوع و محمول

را ایجاد می نماید

۲ - دو برابر - ۱ - است

۱۰ - دو برابر - ۵ - است

۳۰ سه برابر ۱۰ - است
همه این کتاب بیش از نصف این کتاب است

۲. برهان حسی

برهان حسی [که آنرا ارسطو يك قسم از مشاهدات دانسته است] قضایائی است که یکی از حواس « حس شنیدن » دیدن بوئیدن « چشیدن » مالش « فشار » نسبت میان موضوع و محمول را حکم بدهد :

قند شیرین است
آسمان آبی رنگ است
رعد صدا دارد
برق تابش دارد

۱۱۱۱۱ ۵ برابر ۱ هست

برهان وجدانی

برهان وجدانی [که آنرا ارسطو در جزو محسوسات و مشاهدات شمرده است] قضایائی است که نسبت میان موضوع و محمول را وجدان و ضمیر انسان حاکم باشد * یعنی وجدان به صحت آن حکم نماید (رجوع بقسمت [۲] علم طبایع صفحه ۱۰۹ الخ) من تشه فستم

من بیم و ترس دارم

۴. برهان تواتری

برهان تواتری (متواترات) قضایائی است که حس و عقل هر دو در حکم به نسبت میان موضوع و محمول آن ذی مدخل باشند

با به عبارة دیگری قضایائی است که براسطه شیوع زیاد و کثرت گواهی مردم عقل به صحت آن حکم نماید :-

يكنى دنيا قسم جديد عالم است
برلين يك شهر آلمان است
مسكويه يكثر فيلسوف ايراني است

۵. برهان تبادری

برهان تبادری قضایائی است که ذهن به قیاس آنها مبادرت می نماید یعنی به مجرد درك آن قضیه نسبت به قیاس آن تبادر ذهن و انتقال حاصل میشود [رجوع بقسمت ۲ « علم طبایع صفحه ۳۸ و ۵۰] :-

۲ - جفت است *

۳ - فرد است

۶. برهان حدسی

برهان حدسی یا برهان انتقالي (حدسیات) قضایائی است که ذهن در آن منتقل به علم بایك امر نظری می شود (***) و به عبارة اخرى عقل از روي يك نظر به علمی وجود يك مطالبی را یقین می نماید :-

* « بمجرد درك زوج بودن ۲ به قیاس آن ذهن منتقل می شود که :

« ۲ منقسم به دو قسمت متساوی است »

« و هر منقسمی به دو قسمت متساوی جفت است »

« پس ۲ جفت است »

(**) فرق میان برهان تبادری و برهان حدسی این است که تبادری :

انتقال ذهن است از يك امر نظری به يك امر بدیهی { که آنرا فکر نامند } و حدس انتقال ذهن است از يك امر بدیهی به يك امر نظری و بعد مراجعت آن بدیهی [که آنرا { حدس } گویند]

در کره ماه حیوان نیست
(زیرا وجود هوا در آن بنظر نمی آید)
در کره مریخ آسم وجود دارد
(زیرا علائم مصنوعات انسان در آن دیده میشود)

۷ برهان تکراری

برهان تکراری « مکررات » : قضایائی است که تکرار وقوع آن و ادراک حس موجب شود به عقل صحت آن را حکم نماید : -

کنین موجب دفع مالا ریا است
در آب میکروب مودی و غیر مودی است (*)

برهان نظر

ارسطو اقسام گذشته برهان را هم از ضروریات - (بدیهیات)
شمرده است و برهان نظری را بر دو قسم منقسم نموده است
(۱) برهان معلولی = (استنباط غائی)
(۲) برهان علی = (استنباط تطبیقی)

۱ برهان معلولی

برهان معلولی آن است که از معلول پی به علت برده شود و آن را « برهان انی » و [برهان از نالی] نیز گویند [رجوع به قسمت (۶) : علم طبایع صفحه ۹۵ - استنباط غائی]
این مریض درد سینه دارد

(*) زیرا مکرراً به آیین (مکرر سکوب) دیده شده و عقل بواسطه تکرار وقوع و احساس بصره حکم میکند که در آب میکروب است

و هر کسی که درد سینه دارد معلول است

پس این مریض معلول است

در مثل فوق درد سینه که [وسط متروک] است معلول
مرض سل واقع شده و از آن معلول [درد سینه] پی به علت
(مرض سل) برده شده است و نتیجه ما این است که
(این مریض معلول است)

(فلسفه جدید) این برهان را محکم شمرده است و بر این
فلسفی فلاسفه اروپا بر همین منوال است (*)

* قوشچی و * نصیر الدین طوسی - نیز به همین عقیده
بوده اند

برهان علی

برهان علی آن است که از علت پی به معلول برده شود
آنگاه وجود علت ثابت میگردد و آن را (برهان لمی) و
(برهان از پیش) نیز نامیده اند [رجوع به سیکوژی] قسم (۲)
صفحه ۹۶ استنباط تطبیقی [این مریض معلول است]

و هر کسی معلول است درد سینه دارد

پس این مریض درد سینه دارد

در مثل فوق معلول که (وسط متروک) است علت درد سینه
واقع شده است و از علت که مرض سل است پی به معلول [درد سینه]
برده شده و نتیجه ما این است که [این مریض درد سینه دارد]

(*) نصیر الدین طوسی و علامه قوشچی هر دو این برهان را در فلسفه
خود بکار برده و بهترین انواع برهان انسته اند و همچنان علمای کلام هم معتقد
به برهان معلولی بوده اند

ارسطو — این نوع برهان را بهترین اقسام براهین فلسفی دانسته و
برهانهای او از همین قسم است
قسم ۲ ارضاعات

(۲) مناظره

مناظره یا [جدل] عبارت است از ماده قیاسی که طرف
اعتماد کامل و صحت نبوده و بعبارة اخري عقل بوجود آن یقین
نداشته باشند و پایه آن بر روی اشتها و با گمان یا فرض باشد.
«ارسطو» — میگوید جدل — کلیة عبارت است از منتشرات
خواه صخیخ باشد خواه غیر صخیخ و مقصود این است که
مخاطب را قانع نمایند یا کسی را که آشنا به برهانی نیست مخاطب
قرار دهند پس معلوم است که مقصود از جدل معرفت صحت و سقم نیست بلکه
مقصود قانع کردن مخاطب است در مناظره و گفتگو و بعبارة
اخري بری غلبه بر دشمن میباشد بنا بر این جدل بر سه قسم است

(۱) مشهور ادبی

(۲) مشهور عادی

(۳) مشهور فرضی

۱ مشهور ادبی

مشهور ادبی «که» «ارسطو» آنرا با مشهور عادی یکی شمرده
است «جدلی است که پایه آن بر روی شهرت های اخلاقی باشد
خواه نزد همه و خواه نزد يك طایفه و خواه نزد يك فرد بنا بر این
مشهور ادبی منقسم به ۴ قسم میشود «۱» مشهور ادبی عمومی
«۲» مشهور ادبی انفرادی «۳» مشهور ادبی اجتماعی «۴» مشهور ادبی فردی
[رجوع به قسم اول (علم تربیت) اخلاق اجتماعی و انفرادی]

(۱) «مشهور ادبی»: نزد همه
تحصیل علم در مسافرت است

(۲) «مشهور ادبی انفرادی»: در اخلاق انفرادی
عزت از صفت پسندیده است

(۳) «مشهور ادبی اجتماعی»: در اخلاق اجتماعی
اقتصاد و صرفه از آداب نیکوست

(۴) «مشهور ادبی فردی»: نزد همه بر ناردشو
بد اخلاق را بستی نمهربانی تربیت نمود

۲ مشهور عادی

مشهور عادی که «ارسطو» آنرا با مشهور ادبی یکی شمرده

است جدلی است که پایه آن بر روی عادات معینه افراد یا

ملل [انفرادی و اجتماعی] باشد:

سیکار کشیدن مذموم است (نزد کسی که نمیکشد)

سیکار کشیدن مذموم نیست (نزد کسی که نمیکشد)

۳ فرضی

مشهور فرضی یا (مشهور تسامی) مناظره است که برای

قانع کردن مخاطب - انسان قبول مینماید و بعبارة اخري مطالبی را که مخاطب

قائل است انسان در برابر او تسلیم شده و مسلم میشود خواه آن

مطلب مسلم و صحیح باشد خواه غیر مسلم یا غیر صحیح آنکه از روی همان مطلب مسلم و فرض شده بر او غلبه میکند

فرض میکنیم: و وطنیت خوب نیست (چنانچه خصم مثلا قائل است) :-

منزل خود را بمن بدهید و خودتان بی منزل زندگانی کنید برای آنکه وطنیت خوب نیست (*)

قسم سیم از صناعات

.....

(۳) خطابه

خطابه یا نطق ماده قیاسی است که مسموع یا معقول یا مضمنون است و آنها را برای مردم اظهار داشته و تقبولا کنند

(*) وقتی که مثلا طرف معتقد به وطنیت نیست انسان برای اقناع او یعنی برای این که باو غلبه نموده و بفهماند که وطنیت خوب است در اول دفعه به او می گوید: (تسلیم می شوم که وطنیت خوب نیست) آنکه قضیه دیگری بران حمل نموده و اظهار میدارد که خانه خود را بمن بدهید و خود بی منزل به سر برید البته این کار مستحسن نیست پس معلوم میشود که وطنیت خوب است

و بعبارة دیگر: به مطالبی که مقصود است مردم را تشویق نمایند

- خطابه در میدان عامه بیش از جدل و سایر اقسام مواد قیاس و حتی بیش از برهان مؤثر است و بهمین جهت می بینید که نطقهای مهیج غالبا قائل می کنند و بمورد عمل می رسد و انواع نطق نیز بر حسب تربیت ملل مختلف است

- نطقهای سیاسی و اجتماعی غالبا در مللی که بیشتر به مبادی اجتماعی متمسک هستند اثر دارد بنا بر این خطابه بر (۵) قسم است

[۱] خطابه مسموع

[۲] خطابه مسلکی

[۳] خطابه خرافاتی

(۴) خطابه قبولی

۵ خطابه گمانی

(۱۱) خطابه نسیموع

خطابه مسموع: خطابه ایست سمعی که دعوت به قبول آراء

و عقاید مخصوص می نماید.

عقل عبارت است از مجموع تصورات و باشناختن حقایق

عقل جوهری است مجرد و مفارق از

۲ خطابه مسلکی

خطابه مسلکی خطابه ایست سمعی که دعوت به پیروی

مرام يك عده یا يك جمعیت اجتماعی و سیاسی نماید. مثلاً در خطابه

سوسیالیزم :-

هر کس باید حقوق خود را بشناسد -

فقر را با بستن یا اغنیاء در حقوق و بهره و در رندگانی مساوی دانست

بدر خطابه تبلیغ - سوفیا :

ماورا ناسوت (انسان) جبروت (عالم ملائکه) است

ماوراء جبروت لاهوت (ماوراء طبیعت) است

مقالات جرائد و بیانات ناطقین از نوع خطابه مسلکی است

و هر يك از این خطابه های مسلکی فقط نسبت به طرفداران یا

بی طرفها خطابه مسلکی محسوب می شود اما نسبت به مخالفین از نوع

خطابه مسلکی نیست

۳ خطابه خرافاتی

خطابه خرافاتی یا و همی خطابه ایست سمعی که از موهومات

و خرافات دعوت شود و مطالبی که عقل باور نمیکند و حس هم

در آن ادخال نمی تواند ابراد گردد :-

آل يك جنی است که بنیدن زن زائیده می آید

به درخت هر کس سنک بپراند مرض [صرع] بگیرد

اگر کسی شب سنگی در چاه بیندازد دیوانه میشود

کذاهای متنوع در طلسمات و تسخیر جن و تسخیر کواکب

و خورشید « هیمیا » (☿) و امثال آنها از همین قبیل است

(*) از جمله علوم خرافاتی : هیمیا است که از خرافات قدیم و سوفیائی

یونانی و بدواً تنجیم بوده و اخیراً عبارت است از مسخر نمودن

جن یا تسخیر کواکب بطریق ریاضت و زحمت معین چنانچه در هند هنوز

معمول است

اگر رجوع به کتاب عجائب الطاسمات و اسرار قاسمی که منسوب به ملاحسین کاشفی است

بفرمائید می بینید که علوم را به چهار تقسیم نموده (۱) کیمیا [۲] لیمیا ۳ سیمیا ۴ هیمیا و يك

مشت خرافات و موهومات بهم بافته است و علت آن است که معانی

این الفاظ خارجی را که از یونان و عرب گرفته شده نفهمیده زیرا

کیمیا و سیمیا را که د و قسم شرع و هردو عبارت است از علم شیمی

و در آنجا در عرض علم شبی يك سلسله موهومات ابراد نموده و لیمیا

را که عبارت است از علم میکائیک و فهمیدن ام اشیا نیز تشخیص نداده و

خرافات در تحت این عنوان بهم بافته و [هیمیا] که عبارت از

استخراجات غیبی از حرکات نجوم است به تسخیر کواکب و جن تعبیر

کرده و طریقه مخصوص برای آن ابراد کرده است که جن یا آفتاب یا

مریخ مثلاً و آدم می شود و هر چه انسان امر کند اجرا می نماید بطوری که

حقیقه مایه مسخره و مضحکه هر خواننده خواهد بود

خطابه قبولی یا (مقبول) خطابه است که به قبول اخلاق فاضله و آدابی که موجب سعادت و خوشبختی باشد دعوت نمایند
 مملکت خود را قانونی کنید
 منافع ثروت را بکار اندازید
 تحصیل را الزامی نمائید
 نظام را اجباری کنید

خطابه گمانی

خطابه گمانی (ظنی) خطابه است که پایه آن بر روی گمان باشد و از قراین صحت آن حکم شود. «گمان عبارت است از حکم به صحت چیزی با جواز عدم صحت آن»
 امریکا مایل است که ایران مقتدر شود
 اهالی موصل مایلند که موصل جزو ایران باشد
 اگر حکم را به آراء عمومی و آندارند همه مایلند که امتیاز فقط شمال بامریکائی داده شود
 قسمت چهارم از صناعات :-

(۴) شعر

شعر با «وات» ماده قیاسی است که فکر را متوجه نموده روح با به حرکت می آید و با متکذذ میشود و با متغیر میگردد [☆] خواه وزن داشته باشد خواه بی وزن باشد :

[☆] شعر مأخوذ از شعور است و مقصود احساسات و عواطفی است که در قالب الفاظ مجسم میشود خواه آن الفاظ دارای وزن و قافیه باشد مثل اشعار منظوم - مدی خواه نباشد مثل کلمات کوچک یا قصه های ظریف شکسیر بنا بر این شعر بر دو قسم است [۱] نظم [۲] ش

بعبارة اخرى : تجسیم معانی و اظهار محاسن با معایب یا اندازه که مؤثر باشد هیجانی در افکار خوانندگان تولید کنند موسوم به شعر منطقی یا (شعر تعلیمی) است

فرو شد بهامی فرا شد ماه

بن لیزه و قبه بارگاه

پیراهن سبز بر رختان چون جامه عید لیکبختان

از سطو شعر را منقسم به (۹) قسم نمود:

(۱) هروئیک

(۲) لیوئیک

۳ د بد اکتیک (ایتریبا)

۴ در امانیک

۵ ایوئیک

۶ بورلسک

۷ ساتیریا

۸ تریا

۹ کمودیا

[۱] هروئیک

هروئیک (فخر و حماسه) فنی از فنون شعر است که چنگ ها و شجاعت دلبران و زور و بازوی مردان بك ملت را بحجم نماید یا آنکه حماست و رجز خوانی بگنفر شجاع و دایر در میدان چنگ یا افتخار يك نفر دانشمند معلوم خود یا افتخار بگنفر بغامیل

و آباء و اجداد خویش عبارت است از هروئیک : (کتاب شاهنامه همه هروئیک است)

همه صف لشکر آراستند به دل کشتن یکدیگر خواستند

منم رزجو بسور هرمزد شاه جهان پهلوان رستم کینه خواه
۲ لیریک « فردوسی »

لیریک . (نغمه و غزل) قسمی از اقسام شعر است که در توصیف هر چیزی یا هر کسی که محبوب و مطاوب است ابراد شود غالب اشعار شعرای ایران به همین منوال است از قبیل دیوان حافظ و غزلیات سعدی و غیره

به لیم غمزه تواند که قتل عالم کند

لعوذ بالله اگر غمزه را تمام کنند

۳ دیداکتیک (ایتیریا) [**]

دیداکتیک (مدح) قسمی از اقسام شعر است که توصیف و تعریف از کسی نمایند که صاحب نفوذ باشد خواه لیاقت آن را داشته باشد خواه نداشته باشد و از آنجمله است اشعار قاضی و غیره
ای حسام السلطنه ای خسرو مالک رقاب
مشرق و مغرب چنان گیری که گردد آفتاب
(دشتستانی)

دیداکتیک دو قسم است (ایتیریا) : و آن عبارت است

از مدح و « ساتیریا » که عبارت است از هجو

(**) دیداکتیک : هم بمعنی مدح است و هم بمعنی هجو

دراماتیک (مرثیه) قسمی از شعر است که تاریخ و حالات و صفات مرده باشد در آن ذکر شود :

قسمتی از (کتاب (روضه) هلا حسین کاشفی از این قبیل است)

زنده است نام خسرو نوشیروان بعدل

گرچه بسی گذشت که نوشیروان بماند

(سعدی)

۵ ایوبیک

ایوبیک (جذبات هزلی) اشعاری است که در ظاهر جدی بنظر آید ولی در معنی هزل و شوخی مقصود باشد : (تمسخر و استهزاء از همین قبیل است) و اشعار [یغما] غالباً ایوبیک است [احیاناً ایوبیک بر حماسه و فخر نیز اطلاق میشود]

همی نقش بند نامونیم همه در فکر بکر هامونیم

صفحه جگر و نخته رمل است بخیالت رسد کاین سهل است ؟

۶ بورلک

بورلک « هزایات جدی » برعکس ایوبیک - اشعاری است که در ظاهر هزل و شوخی و در معنی جدی و نصیحت باشد (یاره از چرند و پرند های صوراسرافیل و قسمت های فکاهی و هزلی کتاب سعدی از این قبیل است)

باری که برفته چه آهو امسال که آمدی چه یوزی

سعدی خط سبز دوست دارد نه هر الف جوال دوزی

۷ ساتیریا

ساتیریا [هجو] قسمی از شعر است که حاوی مذمت و قبح

یک فرد یا یک ملت باشد غالب اشعار یغما و قسمی از اشعار

قائمی « هجو است »

اگر مادر شاه بانو بدی مراسم و زر تا برانو بدی
همانا که شه روستا زاده است بجای طلا لقره ام داده است
« فردوسی »

۸ نریا

نریا [نوحه و مصیبت] نوعی از شعر است که برای تهنیت
و تأثر بیک عده و فقدان و مصیبت کسی ایراد نمایند « مرثیه »
های وصال شیرازی و محتشم و شعرای دیگر از همین قبیل است
روزی که شد به نیرزه سران بزرگوار
خوشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و بگرفت کوه کوه
ایری به بارش آمد و بگرفت زار زار
محتشم

۹ کمودیا

کمودیا - اشعاری است که مضحک و موجب خنده و تلبط
است یا مقصود تعجیب اخلاق ملی در لباس تمسخر و استهزاء است
ورای تبه و بیداری میباشد

بك درختی شباهت گردو

سبز گردیده بود ببله كو

بار میداد سال بك بارو

ساحش میفرودخت بر هندو

گریه گفتا دروغ كتر كو

نشتم من فریب دستانا

این تقسیم اشعار یونانی است که ارسطو به انحصار آن
قابل است ولی در فارسی بایستی اینطور تقسیم نمود که شعر عبارت
است از ۱۸ قسم

(*) کمودی هم یعنی شعروطنی است و هم یعنی مضحک است

(۱) غزل

۲۰ زهدیات

۲ خمربیات

۱۱ مرثیه

۳ وصف

۱۲ نوحه

۴ فخر

۱۳ تبریک

۵ مدح

۱۴ وعید

۶ هجو

۱۵ تحذیر

۷ عتاب

۱۶ ملحیات

۸ اعتذار

۱۷ تازیخ

۹ ادب

۱۸ ارجوزه

غزل (مراجعه به لیریک)

۲ خمربیات : متأسفانه قسمت مهمی از اشعار ما را خربیات یعنی
توصیف باده و باره خواری تشکیل میدهد

۳ وصف - فرق میان وصف و مدح آن است که [وصف تعریف
کسی است که مستحق آن باشد] و مدح برعکس است

۴ فخر (مراجعه به هروئیک) -

۵ مدح (مراجعه - دیداکتیک)

۶ هجو (مراجعه به ساتیریا)

۷ عتاب نوعی از شعر است که غالب در میان دوستان و رفقا از

حیث کله و کله گذاری مرسوم است

۸ اعتذار - نوعی از شعر است که در معذرت از بزرگان یا

دوستان ایراد شود

۹ ادب - اشعاری است که حاوی حکمت و افکار فیلسوفانه و

نصایح باشد

نصیحت همه عالم چه باد ذر نفس است
بکوش مردم نادان چه آب در غز بال
«سعدی»

۱۰ زهدیات — اشعاری است که حاوی ترغیب به تقوی و ورع و
تفک به احکام دینی باشد

۱۱ مرثیه ﴿راجع به قسمت دراماتیک﴾

۱۲ نوحه — (مراجعه به قسمت تریا)

۱۳ تبریک : قسمی از شعر است که برای تهنیت به بزرگان

در مواقع معین ایراد نمایند

۱۴ وعید : اشعاری است که برای تحویر و تهدید دشمن
ایراد شود

۱۵ تحذیر : اشعاری است که برای ترسانیدن کسی از
دیگری ایراد نمایند

۱۶ ملحبات : اشعاری است که شوخی و تمسخر یا امثال آنها
باشد ﴿مراجعه به قسمت ایوبیک و بورلسک﴾

۱۷ تاریخ : اشعاری است که تاریخ منظوم باشد

۱۸ ارجوزه : علمی است که به شعر در آورده باشند ﴿﴾

(*) — برای مثال تمام این قسمتها مراجعه شود به کتاب قرین در

فن شعر که از مؤلفات مؤلف این کتاب است و قریباً بطبع خواهد رسید و بر ایراد
تمام مثالهای آنها موجب اظناح است

(۵) سفسطه

سفسطه : (مغالطه) عبارت است از ماده قیاسی که برای
بخط انداختن مخاطب با اقتناع او ایراد نمایند و جز وهم و دروغ
متضمن نباشد :

هر انسانی حیوان است
و بعضی از حیوان میمون است
پس : بعضی از انسان میمون است

«سفسطه» دارای اقسامی است از آن جمله

۱ سفسطه لغوی

۲ سفسطه حسی

۳ سفسطه وهمی

۴ سفسطه شکلی

۱ سفسطه لغوی

سفسطه لغوی آن است که دو لفظ مرادف را موضوع و محمول
قرار دهند یا آنکه دو لفظ [دو مرادف] ایراد نمایند که یکی
از آنها (اسم خصوصی) باشد و بجای معنی عمومی بکار برند :

هر معلمی آموزنده است
و هر آموزنده [مدرس] است
پس : هر معلمی [مدرس] است

۲ سفسطه حسی

سفسطه حسی آن است که از حیث لفظ با صورت راست
باشد و از حیث معنی دروغ :

هر آدمی می تواند [شیعه] بکشد
و هر حیوانی شیعه می کشد اسباب است
پس هر آدمی اسباب است

۳ سفسطه وهمی

سفسطه وهمی آن است که بنای آن بر وهم باشد :-

ماوراء زمین يك گاو بزرگی است

و هر گاو بزرگی حیوان است

پس ماوراء زمین حیوان است

۴ سفسطه شکلی

سفسطه شکلی آن است که کلی را بجای جزئی و جزئی را

بجای کلی یا موجب را بجای منفي و منفي را بجای موجب بکار

برند و این نوع سفسطه غالباً بکار برده میشود و معلوم

نمی گردد :-

پرویز انسان است

و هر انسانی کلی است

پس پرویز کلی است ***



« » در اینجا سفسطه حسی سامعی است

*** هر کس سفسطه نماید موسوم به سفسطائی است و سفسطائی

ها در یونان طبقه « سینی سبزم » بوده اند که در همه چیز شك داشته

و به هیچ چیزی یقین نداشته اند

منطق جدید و مواد قیاس

در منطق جدید مواد قیاس منقسم بر دو قسم است

(۱) مواد صحیح

(۲) مواد غیر صحیح

(۱) مواد صحیح - مواد صحیح قیاس مودای

ایست که بر روی یقینیات :-

[۱] برهان حقیقی ۲ برهان حسی ۳ برهان وجدانی ۴ برهان

تبادری ۵ برهان تواتری ۶ برهان تکراری ۷ برهان معلولی و احیاناً برهان
علتی [باشد] مراجعه به قسمت صناعات :- برهان الخ

(۲) مواد غیر صحیح مواد غیر صحیح قیاس مودای

است که از قسمت برهان نباشد. بنا بر این تمام اقسام [مناظره و

جدل و محاجه و خطابه و شعر و سفسطه] در منطق جدید مواد

غیر صحیح است و همه آنها را در ردیف « سفسطه » می

شمارند یعنی چنانچه منطق قدیم نتیجه را که از قضیه سفسطی

بوده مورد توجه نمی دانست منطق جدید تمام مواد غیر برهانی

را مثل سفسطه مورد توجه نمی داند

بهترین ماده از مواد برهان - در منطق جدید (برهان حسی) است

(مراجعه به قسمت صناعات برهان : حسی صفحه (۸۶))

قیاس فرضی (Hypothetical-syllogism) (*)

- در منطق جدید قیاسی که مرکب از قضای شرطی (که لفاظ:

[Syllogism] قیاس - مناظره

اگر - در صورتیکه. زمانیکه. احياناً داشته باشد) بابا به آن. زروی حدس
و کان باشد آن را قیاس فرضی Hypothetical-syllogism نامند
(مراجعه شود به بحث قضایا: فرضیات منروک در قضایا)

[۱-]

اگر $x \equiv m$ باشد $n \equiv$ ف خواهد بود (قسم ۱)

- اگر ف موجود باشد f نیز وجود خواهد داشت (قسم ۲)

- اگر ورزش کنید جسم و عقل شما سالم خواهد ماند

اگر x مساوی m نباشد n موجود خواهد بود (مقدم منفی وتالی موجب)

اگر x مساوی m باشد n موجود نخواهد بود (مقدم موجب وتالی منفی)

[۲-] [مراجعه به برهان حسی صفحه ۸۶ در قسمت صناعات]

در کره ماه حیوان نیست

در کره مریخ آدم وجود دارد

در اینجا معلوم میشود: برهان حدسی که ارسطو آنرا از
یقینیات شمرده است در جزو قیاس فرضی محسوب میشود پس
سیلوژیسم فرضی در قسم است

۱) سیلوژیسم قدیم [قضیه که معنا فرض و کان باشد]

۲) سیلوژیسم جدید [قضیه که معنا و ظاهراً فرض و

کانت باشد]

قانون قیاس

- چنانچه گفتیم مواد صحیح قیاس مطابق عقیده علمای
اروپا عبارت است از برهان حقیقی و برهان حسی و برهان
وجدانی و برهان تبادری و برهان توانری و برهان تکراری

و برهان معلولی و برهان علتی

- در اینها نیز علمای منطق عقاید مختلفی دارند مثلاً عده
از آنها برهان علتی را که رفتن از علت به معلول است (مراجعه
به صفحه ۸۹) ماده صحیح قیاس نمی شمارند و بعضی دیگر
تبادر و توانر (مراجعه به صفحه ۸۶ و ۸۷) را قیاس صحیح
ندانسته و انتقاداتی در این باره ایراد نموده اند

* میلون * - که از علمای بزرگ منطق است در کتاب
خود میگوید (ما نمی توانیم علت را بشناسیم مادامی که بمعلول
اثر نکرده باشد) مقصود «میلون» آن است که از علت بی
بمعلول بردن مشکل است و بنابراین بایستی قیاسی که مبنای آن
از معلول به علت است یعنی از مسبب به سبب است بهتر
باشد و در اینجا معلوم میشود که در عقیده بیشتر علمای اروپا
موافق عقیده * نصیرالدین طوسی * و علامه (قوشچی) است
نه عقیده * ارسطو * - (مراجعه به صفحه ۸۸ و ۸۹)

* هنوم * Hume میگوید «بحث و امعان نظر در چیزی که مؤخر
بر تجربه یا ملاحظه یا مشاهده نباشد خیلی سخت خواهد بود»
این است معنی پی بردن از معلوم به مجهول Deduction

که آنرا قول مشروح یا حجت و یا [تحصیل] یا استنتاج
می نامند و همین است مقصود از منطق

بطور کسای تطبیق تصور با عقل یعنی تجویز عقل يك تصویر را

که در ذهن خطوط کرده است و از آن قیاس تشکیل یافته عبارت است از تشکیل قیاس صحیح که موسوم به (قانون حق) یا * قاعده حقانیت * است

از بیانات فوق ما در اینجا تنها يك نتیجه علمی میگیریم و آن این است که قیاس صحیح قیاسی است که مقدمات آن بر روی قانون ملاحظه و اعمال نظر و دقت باشد و همین است معنی قانونی که علمای اروپائی آنرا موسوم به حفظ قوه Conservation of Energy داشته اند که ما در اینجا آنرا * قانون ملاحظه * مینامیم

* قانون ملاحظه * به انسان می آموزد که توجه و تعمق عبارت است از نظر تام در مبادی و مقدمات نتیجه و مقارنت هر يك از موضوع و محمول و نسبت میان آنها با معلوماتی دیگر * خواه از روی تجربه یا علم باشد یا از روی سایر ترتیبات یقینی * و از اینجا * نتیجه * حاصل خواهد گردید مثلاً :-

علم موجب افتخار است

و هر افتخاری برای انسان مفید است

پس علم برای انسان مفید است

مقدمه اول (جمله كوچك) علم موضوع است و افتخار محمول است

مقدمه دوم (جمله بزرگ) افتخار « » و مفید « »

— قانون ملاحظه در اینجا به ما میفهماند که بایستی اولاً بدانیم آیا علم موجب افتخار هست یا نیست ؟ * با تطبیق به خارج و تطبیق به ذهن و فکر و ملاحظه * یقین میکنیم که لازمه هر علمی افتخار است و در

واقع علم مستلزم فخر خواهد بود — انگاه در جمله دوم دقت و ملاحظه بکار میبریم که آیا افتخار برای انسان مفید است یا نه ؟ * با تطبیق بخارج و تطبیق به ذهن و حکم عقل و با فهم معنی افتخار یقین میکنیم که هر افتخاری برای انسان مفید است انگاه حکم میکنیم که * علم برای انسان مفید است *

— بنا براین بطور کلی هر قیاسی که قانون ملاحظه در آن مراعات نشده باشد در ردیف سفسطه و مغالطه محسوب میگردد * غزالی * در اول منطق خود همین نظریه علمای اروپا را با عباراتی دیگر ایراد نموده است

تقسیم ملاحظه

ملاحظه در قضایای قیاس بر دو قسم است (۱) نظری (۲) عملی
ملاحظه نظری آن است که ترتیب و تنظیم آن بعهد ما نباشد یعنی اساس آن بر روی عمل نبوده باشد و آنرا [ملاحظه مطلق] میگویند

ملاحظه عملی که ما آنرا (تجربه) می نامیم آن است که ترتیب و تنظیم آن بعهد ما باشد یعنی اساس آن بر روی عمل بوده باشد و این نوع ملاحظه را در فلسفه تعبیر به «خارج» و «خارجی» می نمایند و به آن ملاحظه نمی گویند بلکه در فلسفه «ملاحظه به چیزی اطلاق میشود که تنها ذهنی باشد

— عقیده اخیر علمای منطق — بر این است که مواد قیاس اگر بر روی ملاحظه عملی «تجربه» باشد بهتر است تا اینکه بر روی ملاحظه نظری [ملاحظه: ذهن] باشد (پرویز) را در ساعات روز و ساعات شب با «کوروش» توأم می بینیم — چون عملاً این حالت (اتفاق) را در (پرویز) مشاهده می کنیم [از روی تجربه] حکم می نماییم که (پرویز) — همیشه با «کوروش» همراه است

قانون سفسطه

— قانون سفسطه بعقیده ارسطو — (چنانچه در صفحه ۱۰۳ ایراد گردید) آن چه را که ایرانی ها (✱) از قبیل ابوسهل [بهماز شاه] و «عبدالله مقفع» و غیره قبلاً از یونانی ترجمه نموده اند (و همان را منطق عرب گویند) عبارت است از «۱» (سفسطه) لغوی و (۲) سفسطه حسی و (۳) سفسطه شکلی.

— اما «سفسطه» را که فرنگیها میگویند ارسطو مبتکر تقسیمات آن بوده و خود آنها از کتب ارسطو ترجمه نموده اند این است که بطور خلاصه ایراد میشود: سفسطه «۵» قسم است که دو قسم آن «سفسطه لغت» است و ۳ قسم آن سفسطه معنوی است

(*) عبدالله مقفع و ابوسهل «بهماز شاه تیمار» و غیره يك عده ایرانی بوده اند که در زمان خلفای عباسی و بحکم آنها منطق یونان را ترجمه نمودند

سفسطه لغت

(از آنجمله): —

۱ — سفسطه — لغات مفرد — «راجع به صفحه ۱۰۳ سفسطه لغوی»

۲ — سفسطه — لغات مرکب «گرهگیری» — «یا» تعقید آن است که قیاس مرکب از کلامی باشد که ترکیب آن خیلی بد و بیجا در پیچ و غامض باشد و آنرا علمای لغت «در معانی بیان» «تعقید» میگویند

سفسطه معنی

(از آنجمله): —

۳ — سفسطه صورت یا «سفسطه مفهوم» یا سفسطه کلی و جزئی که ما افراد قسمت سفسطه «صفحه ۱۰۴» «سفسطه شکلی» نامیدیم آن است که جزئی را بجای کلی استعمال نمایند (مراجعه به صفحه ۱۰۴ سفسطه شکلی)

(۴) سفسطه تشابه غیر اصلی به اصلی — که ما آنرا در قسمت سفسطه (صفحه ۱۰۴) (سفسطه حسی) نامیدیم — آن است که اشیاء غیر حقیقی را (حقیقی) جلوه دهند (مراجعه به صفحه ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۹۳) سفسطه حسی

۵ سفسطه غیر-سببی Mon-causa pro causa عبارت است

از اینکه يك چیزی را باعث و علت بشمارند در صورتیکه آن علت نباشد و در واقع میتوان آنرا [سفسطه فرضی نامید و نیز میتوان آنرا در ردیف سفسطه و همی قرار داد] (مراجعه به صفحه ۱۰۴ سفسطه و همی)

پس در اینجا تنها دو قسم سفسطه است که منطق ابرائی حاوی نیست و آن سفسطه غیر سببی * وهمی * و سفسطه تعقیدی است - اما در منطق جدید بطریق دیگری تقسیم شده است

(۱) قانون انقلاب - و مراد از آن سفسطه است که

ترکیب آن شوش باشد

(این قسم سفسطه شامل سفسطه - لغات مفرد - و سفسطه لغات مرکب - * تعقید * میشود)

[۲] قانون فرض و مراد از آن سفسطه است که بدي

آن بر کمان و وهم و حدس و فرض باشد * این قسم سفسطه بر سفسطه وهمی * مراجعه به صفحه ۹۳ سفسطه وهمی * و سفسطه فرضی شامل میشود *

(۴) قانون عمومی - و مراد از آن سفسطه ایست که در آن

مراعات کلیات نشده باشد و بجای آنها جزئی بکار برند * مراجعه به صفحه ۹۳ سفسطه شکلی * و این عبارت است از همان سفسطه *Adicto secundum qui 1 - addictum Simpliciter* که اروپائیانها

در تحت این معنی - از ارسطو نقل نموده اند

[۳] قانون عدم مراعات - آن عبارت است از

سفسطه که در آن قانون ملاحظه * حفظ قوه *Conservation of Energy* مراعات نشده باشد * مراجعه به صفحه ۱۰۸ قانون ملاحظه * حفظ قوه *

کلیات

مبحث ۷

که آنرا ارسطو [ایسا کوژی] * * نامیده است

کلیات ارسطو - (کلیات پنجگانه) عبارتست از پنج معنی که هر يك را (کلی) نامند و بنابه تعریف ارسطو: تمام معلومات عالم از این پنج چیز خارج نیست کلی و جزئی

کلی یا [مطلق] مفهومی است که معنی آن عمومیت داشته باشد یعنی ممکن باشد که شامل بريك عدده زیادی شود و بران (ماهیت) اطلاق میشود

(۱) حیوان - شامل میشود بر انسان، میمون، قیل، اسب، شیر، ماهی، لاک پشت کرم، میکروب و غیره

انسان - شامل میشود بر خسرو، پرویز، بزرگمهر، ایرانی، آلمانی، انگلیسی اسکاتلندی و غیره

(۲) ماهیت انسان - ماهیت حیوان

جزئی یا (مستقل) مفهومی است که معنی آن عمومیت نداشته بلکه خاص به يك فرد باشد و بران (هویت) اطلاق میشود

(۱) محمد، حسن، محمود و غیره (۲) هویت محمود، هویت یزد * * *

(*) ایسا کوژی یعنی کلیات (پنجگانه)

(**) پس معلوم میشود که [کلیات] مخصوص ماهیت است و جزئیات مخصوص

هویت

تقسیم الفاظ

۱* لفظ - در قسمت اول ردو قسم است

(۱) عام (کلی) - لفظی است که شامل عموم شود - حیوان انسان

(۲) خاص (جزئی) - لفظی است که شامل افراد شود -

پرویز - احمد

۲* لفظ در قسمت دوم ردو قسم است

(۱) مفرد - لفظی است که يك جزء باشد : انسان - احمد

(۲) مرکب - عبارتی است که دارای دو لفظ یا بیشتر

باشد : رزویه - محمد خان

۳* لفظ در قسمت سوم سه قسم است

(۱) ادات - (حرف) لفظی است که تنها معنی ندارد - «که» «از»

[۲] کلمه (فعل) لفظی است که معنی عمل و کار داشته باشد -

رفت ، میخواند

(۳) اسم - لفظی است که تنها معنی بخشد و معنی عملی

نداشته باشد - پرویز ، ایران

۴* لفظ در قسمت چهارم (۵) قسم است

مخصوص (علم) - (جزئی حقیقی) که شامل یگانه یا يك چیز

می شود - ایران - رئیس مجلس فرانسه

۲ مستقل [جزئی غیر حقیقی] که شامل یکفرد [بدون

اطلاق] در حالت اختصاص و اشاره [میشود] - پرویز ، ناصر

۳ عام خارجی - که شامل يك عده زیادی از محسوسات می

شود : (انسان)

۴ عام ذهنی که شامل يك عده زیادی در ذهن می شود :

(نظام شمسی)

۵ عام مشترک - که شامل يك عده میشود نه بطور تساوی بلکه

بر بعضی بیشتر شامل میشود و بر بعضی کمتر - مثل وجود که بر

ماده بیشتر شامل میشود تا بر قوه *

۵* لفظ در قسمت پنجم (۳) قسم است

۱* مرادف - (همانند) دو لفظی است که شکلا مختلف و در

معنی یکی باشند : انسان و بشر

۲* مابین - (همخند) دو لفظی است که شکلا و معنأ

مختلف یا (ضد) باشند : کاغذ - قلم شب و روز *

۳* مشابه (هم نوند) دو لفظی است که شکلا متحد و در

معنی مختلف باشد مثل : سر - که به معنی رئیس - مغز - حجمه - بالا

میباشد و این قسم را *عام مختلف* نیز گویند

۶* لفظ در قسمت ششم ۲ قسم است

۱* مفرد - که معنی آن یکی است [۲] جمع - که معنی

آن از دو بیالا است خواه علامت جمع داشته باشد مثل خسروان *

خواه نداشته باشد : لشکر *

دلالت اللفظ

- ۲ -

دلالت لفظ بر مقصود - یا - تعبیر مقصود و معنی بوسیله الفاظ

چند قسم است

۱ دلالت طبیعی - (که شامل تمام اصوات می شود از قبیل [مومو] کره

و غار غار کلاغ و - اح اح - از مریض سلی

۲ دلالت عقلی - که شامل اصوات میشود نسبت به تشخیص مؤثر و سبب آنها چنانچه : - اح اح دلیل بر مرض سل و [مومو] دلیل بر وجود کره است

۳ دلالت لفظی تام * مطابقه * شامل می شود دلالت یک لفظی را بر

تمام معنی آن مثل - انسان که شامل میشود بر حیوان و عاقل

۴ دلالت لفظی ضمنی * ناقص * که شامل می شود دلالت یک لفظی را بر

نصف معنی آن * یعنی مقصود - معنی ضمنی آن اشد مثل : انسان - که

شامل میشود بر حیوان تنها

۵ دلالت لفظی خارجی * لازمی * که شامل میشود دلالت یک لفظی را بر

لازمه آن یعنی مقصود لازمه آن باشد مثل : دلالت انسان بر - نویسنده - فقط

کلیات

کلی بر * ۵ * قسم است : -

(۱) نوع - یا - (قسم)

(۲) جنس - یا - (اصل)

(۳) حد - یا - (فاصل)

(۴) عرض - یا - (عارض)

(۵) لازم - یا - [خاصه]

۱- نوع

نوع يك كلي است که شامل بر چندین جزئی میشود -

* بشر و انسان * شامل میشود بر : محمود ، پرویز ، ناصر .

خسرو و غیره

* میمون * : شامل میشود بر اوران اوتان و شمپانزی و

بابون (میمون سکروی) و گلادا (درشت موی) و غیره

* اسب * : شامل میشود بر نجدی ، ارمنی ، پارسی ، انگلیسی

ترکی (*)

۲ جنس

جنس يك كلي است که شامل میشود بر چندین نوع :-

(حیوان و جانور) شامل میشود بر انسان ، میمون ، اسب

فیل و غیره

[نبات و گیاه] شامل میشود بر : - اطلسی ، یلوفر ، ناز ، شب بو

و غیره

(جاد) شامل میشود بر الهاس ، یا قوت ، ذغال

سنگ و غیره

۳ حل

حد یا [فصل] یا (فاصل) يك كلي است که وقتی با جنس

همراه گردید شامل يك قسم از (نوع) میشود و در واقع فاصله

میان آن نوع با نوع دیگری است مثلاً -

۱ * عاقل * - یا (حیوان) که جنس است میشود : حیوان عاقل

و حیوان عاقل شامل میشود بر يك قسم از نوع که عبارت از انسان است

۲ (پرنده) یا (حیوان) که جنس است میشود ، (حیوان پرنده)

و آن شامل میگردد بر يك قسم از نوع که عبارت از مرغ است .

(*) مقصود از این جزئیات افراد مخصوص است

۳ * خزنده * - یا * حیوان * که جنس است میشود
(حیوان خزنده) و آن شامل میگردد بر يك قسم از نوع که عبارت از زواحف است

۴ عرض عام

عرض عام یا * عارض * يك کلی است که صفت يك جنس
واقع میشود: مثلاً جوانی - عرض است نسبت به انسان و خوابیدن
و راه رفتن - عرض است نسبت به حیوان

۵ خاص

عرض خاص - يك کلی است که صفت يك نوع
واقع میشود

مثلاً سفیدی نسبت به برف

۲ - سیاهی - نسبت به نوع رنگی

بطور خلاصه * رای توضیح * - فصل - صفتی است که نوع
را از نوع دیگر ممتاز قرار میدهد و اگر آن صفت از جنس زائل شود
آن نوع بر طرف میگردد و * عرض * يك صفتی است که عمومیت دارد
و * خاص * صفتی است که مخصوص است

تفصیل جنس

اگر بگویند انسان چیست؟

در جواب بایستی (جنس و فصل) را تماماً ایراد نمود تا
تعریف (انسان) واقع شود

- در اینجا به اقسام مختلف میتوانیم انسان را تعریف کنیم:

: انسان

حیوان عاقل

زنده عاقل

جسم عاقل

جوهر عاقل

موجود عاقل

در مثالهای گذشته اجناس فرق کرده است ۱ حیوان است ۲ زنده
است ۳ جسم است ۴ جوهر است ۵ موجود است

مناصب این تغییر میتوان جنس را بر { ۴ } قسم منقسم نمود (۱) جنس نزدیک
(۲) جنس دور (۳) جنس دورتر (۴) جنس دورتر

- [۱] جنس نزدیک (*) - جنسی است که از تمام
جنسها کمتر عمومیت داشته باشد یعنی انواع آن کمتر باشد: مثلاً
(حیوان) - شامل میشود بر انسان و میمون و اسب و فیل و مرغ
و هر ذروحی که صاحب اراده و حرکات طبیعی باشد

۲ جنس دور *** - جنسی است که عمومیت آن از جنس
نزدیک بیشتر باشد یعنی همان انواع جنس نزدیک را با اضافه انواعی
دیگر شامل شود. مثلاً [زنده] یا (ذیروح) شامل میشود بر انسان
و میمون و اسب و فیل و مرغ و هر ذیروح با اراده و هر ذیروح بی
اراده از قبیل انواع نباتات

۳ جنس دورتر *** - جنسی است که عمومیت آن از جنس
دور بیشتر باشد یعنی از انواع جنس دور با اضافه انواعی دیگر

[*] جنس نزدیک را [جنس قریب] و [جنس سافل] نیز میگویند
[*] جنس دور و جنس دورتر را [جنس بعلیه] و [جنس متوسط] مینامند

شامل شود مثلاً: (جسم) شامل میشود بر انسان و میمون و اسب و فیل و مرغ و هر ذیروح با اراده [حیوانات] و هر ذیروح بی اراده [نباتات] و جسمهای بی روح از قبیل سنگها و معادن و خاک و هوا و آب و امثال آنها

۴ جنساجنس - جنسی است که عمومیت آن از جنس دورتر بیشتر باشد یعنی بر همان انواع جنس دورتر باضافه انواعی دیگر شامل شود. مثلاً: جوهر شامل میشود بر انسان و همه حیوانات و همه نباتات و همه جادات و عقل و نفس و قوا یا مثلاً (موجود) شامل میشود بر تمام اقسام جوهر - و بر [عرض]

- در تعریف کامل البته جنس نزدیک بهتر از دور و دور بهتر از دورتر و دورتر بهتر از جنساجنس است و هر کدام که با فصل ایراد شود نوع را شامل نمیکرد

حیوان - جنس نزدیک - شامل تمام حیوانات

زنده - جنس دور - شامل تمام حیوانات و تمام نباتات

جسم - جنس دورتر - شامل تمام حیوانات و تمام نباتات و تمام جادات

جوهر - جنساجنس - شامل تمام حیوانات و تمام نباتات و تمام جادات و روح و عقل

{**} جنساجنس را [جنس الاجناس] نیز میگویند

تمرین لازم :-

انسان و میمون چیست ؟ : (ج) (حیوان) است

انسان و میمون و کل شب بو چیست ؟ : (ج) (زنده) یا (جسم نامی) است

انسان و میمون و کل و کوه چیست ؟ : (ج) جسم است

انسان و میمون و کل و کوه و روح چیست ؟ : [ج] جوهر است

انسان و میمون و کل و کوه و روح - و عرض چیست ؟ [ج] موجود است

انسان و میمون چیست ؟ حیوان است

انسان و نبات چیست ؟ جسم نامی است

انسان و جهاد چیست ؟ جسم است

انسان و عقل چیست ؟ جوهر است

انسان و عرض چیست ؟ موجود است

بعضی از فلاسفه -- جنسی - ماو - موجود معین نموده اند

که آنرا *کیان* می نامند و معنی کیان هر وجودی است که در خارج با در ذهن حاصل است یا چیزی که ممکن است وجود پیدا کند [۲]

تفصیل نوع

نوع [مراجعه به صفحه ۱۱۶] - نوع بر سه قسم است (۱) نوع زیرین

(۲) نوع مافوق * * * (۳) انواع انواع

[۱] نوع زیرین - زیرین یا نوع سافل نوعی است که مستقیماً

شامل افراد شود مثل فارسی، ترک، فرانسوی، که شامل

تمام فارسیها و تمام ترکیها و تمام فرانسویها میشود *۱*

۲ نوع مافوق - نوع مافوق با * نوع بالا* نوعی است که شامل انواع زیرین میشود مثل: نژاد آریان که شامل تمام افراد فرانسوی و انگلیسی و ایرانی و آلمانی و غیره) میشود و نژاد مغول که شامل بر تمام انواع مختلفه از چینی و ژاپنی و شانگهای و غیره میشود و نژاد سیاه که شامل تمام انواع مختلفه از زنگی و حبشی و هواتیائی و کافتی و غیره میشود [**]

۳ نوع انواع - نوع انواع - نوعی است که شامل تمام انواع مافوق میشود: مثل انسان که بر تمام سفید پوست ها و تمام زرد پوستها و تمام سرخ پوستها و تمام سیاه پوست ها شامل میگردد

فارسی - نوع زیرین شامل ایرانیها از طهرانی و شیرازی و اصفهانی و غیره

سفید پوست - نوع مافوق: شامل ایرانی تماماً و انگلیسی و سایر سفید پوستها

انسان - نوع انواع: شامل ایرانی و فرانسوی و انگلیسی و سایر سفید پوستها و سیاه پوستها و سرخ پوستها و زرد پوستها

تمرین لازم

طهرانی و آذربایجانی کیستند؟ [ج] فارسی است

طهرانی و آذربایجانی و پارسی کیستند؟ [ج] سفید پوستند

طهرانی و آذربایجانی و زنگی کیستند؟ [ج] انسان اند

* ۱ اسماء طوائف و قامیها نیز از این نوع است

*** این در وقتی است که از نژاد رنگ در نظر گرفته شود

طهرانی کیست؟ فارسی

طهرانی و پارسی؟ سفید پوست

طهرانی و زنگی؟ انسان

توضیح - ممکن است هر يك از اجناس نسبت به جنس مافوق خود نوع واقع شود مثلاً حیوان و نبات نوع نامی و حساس نوع جسم و جسم نوع جوهر است و جوهر نوع موجود و در اینحال آنها را نوع اضافی می نامند

تفصیل [حد]

حد [مراجعه به صفحه ۱۱۷] حد یا فصل بر سه قسم

است * ۱* حد اخص * ۲* حد خاص * ۳* حد عام

حد اخص حد اخص فصلی است که شامل بر يك نوع مخصوص

میشود یعنی از ترکیب آن با يك جنس تنها يك نوع از آن فهمیده میگردد

مثلاً (عاقل) یا (ناطق) حد اخص انسان است که (با حیوان)

شامل بر يك نوع میشود و آن عبارت است از * انسان *

۲ حد خاص حد خاص فصلی است که شامل بر چندین نوع

میشود یعنی از ترکیب آن با يك جنس چند نوع با هم از آن فهمیده

میگردد مثلاً (متحرك) حد خاص انسان است که با (حیوان) شامل

میشود بر چندین نوع که آن ها عبارتند از [انسان] و [میمون]

و [فیل] و سایر حیوانات

۳ حد عام حد عام فصلی است که بر انواع حد خاص

و انواع دیگر شامل میگردد یعنی از ترکیب آن با يك جنس

انواع زیادی فهمیده میشود مثلاً - (حساس) عدم انسان است که با حیوان شامل میشود. بر انواع زیادی که آنها عبارتند از انسان و میمون و سایر حیوانات و نباتات

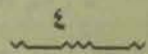
﴿حد﴾ [فصل] در واقع نوع جنس است زیرا وقتی میگوئیم حیوان عاقل مثل این است که گفته ایم انسان پس در اینحال نسبت فصل به جنس نسبت نوع است و نسبت فصل به نوع نسبت جزء است به کل - پس وقتی بگوئیم انسان حیوان (ناطاق) است مطابقه می نماید با [انسان] اینرا در اصطلاح منطق تطبیق با ﴿مطابقه﴾ میگویند و اگر بگوئیم انسان حیوان است يك جزء آنرا ابراد نموده ایم و آنرا در اصطلاح منطق تضمن با ﴿ابراد جزء﴾ مینامند و اگر بگوئیم انسان - ناطق بسامفید پوست است چون حد لازم وصف آنرا ابراد نموده ایم در اصطلاح منطق التزام میگویند

تفصیل عرض عام

عرض عبارت است از هر چیزی که خارج از ماهیت باشد و ممکن است بر طرف شود : - پیری، جوانی، خوابیدن، نشستن، خواندن - اینها همه عرض است که بر حیوان وارد شده و زایل میگردد

احیاناً عرض را عرض عام می نامند و خاصه را عرض خاص میگویند عرض در قسمت اول برد و قسم است ۱ عرض تند ۲ عرض کند ﴿۱ عرض تند سریع﴾ عرض سریع آن است که زود زائل می شود مثل : راه رفتن، خفتن، تشنگی

(۲ عرض کند بطی) - عرض بطی آن است که دیر زائل شود : مثل جوانی - پیری



خاصه

خاصه (مراجعه به صفحه ۱۱۸) يك نوع عرض با يك صفتی است که مخصوص نوع یا افراد باشد مثل : خنده - گریه - نوشتن [خاصه] نیز مثل عرض عام برد و قسم است ۱ تند ۲ کند سریع (با - تند) مثل : - لرزه در هنگام خوف

قشعریره بدر موقع اشتراک

سرخي رو بدر موقع خجالت

زردی رو بدر موقع ترس

امابطی [کند] مثل : جوانی انسان

- خاصه را احياناً (عرض خاص) می نامند

- مريك از عرض عام و خاصه بر دو قسم است ۱ همیشه ۲ غیر همیشه

[۱ دائمی]

عرض عام یا خاصه دائمی (همیشگی آن است که همیشه بر جنس یا نوع عارض است مثل : سفیدی در نوع ارین و سیاهی در نوع زنگی و جفتی در اعداد زوج ۲ (غیر دائمی)

معرض عام یا خاصه یا غیر دائمی (غیر همیشگی) آن است که بالاخره زایل
شود مثل پیری جوانی، خواندن، خوابیدن

تعریف

فایده مهمی که از دانستن کلیات حاصل می شود فهمیدن و شناختن تعریف
است که: چطور می توانید شما يك چیزی را تعریف کنید
- تعریف یا شناخت عبارت است از اینکه چیزی را بخوابید بشناسد
پس آن عبارتی را که موجب شناختن چیزی است معرف و
بیان مشروح (۱) می نامند - و آن بر ۷ قسم است ۱ تعریف تمام
۲ تعریف ناقص ۳ تمام رسم ۴ رسم ناقص ۵ تعریف بضد ۶ تعریف بمرادف
۷ تعریف بمشابه

۱ تعریف تام یا حد نام آن است که کسی چیزی را به جنس و فصل
نزدیک تعریف کنیم (۱) همچو: - انسان: حیوان عاقل است
۲ تعریف ناقص تعریف ناقص یا حد ناقص آن است که کسی با چیزی
را بجنس دور و فصل نزدیک تعریف کنیم با فقط به فصل نزدیک
انسان: جسمی است فاضل
انسان: عاقل است

۳ رسم تمام - رسم تمام آن است که کسی با چیزی را بجنس نزدیک

[۱] و بعضی قول شارح میگویند

[۲] تعریف بجنس و فصل را که موسوم به تعریف تام نموده اند تعریفی است که
بایستی جامع و مانع باشد - جامع باشد یعنی تمام تعریف آن چیز بیان شده باشد - و
مانع باشد یعنی آن تعریف شامل چیز دیگری نشود

و خاصه آن تعریف نمایند: - انسان حیوانی است خنده رو
انسان حیوانی است گریه رو

۴ رسم ناقص آن است که کسی با چیزی را بجنس دور و خاصه یا آنکه
خاصه آن تعریف نمایند:
انسان جسمی است خنده رو
انسان عبارت است از گریه کن

۵ تعریف به ضد - تعریف به ضد آن است که کسی با چیزی
را به نفی یا به نفی ضد آن تعریف نمایند: -
انسان اسب نیست
انسان جماد نیست
روز: آنست که شب نیست

۶ تعریف بمرادف (تعریف به مرادف) آن است که
چیزی را به چیزی که مرادف آن است تعریف نمایند: (۱)
(و آن تعریف لغوی است): شش عبارت است از جگر
قلب عبارت است از دل است

۷ تعریف به مشابه - (تعریف به مشابه) آن است که چیزی
را به چیزی که مشابه آن است تعریف نمایند (۲):
برادران عبارتند از دو نفر بیالا
دو چیز عبارت است از دو فرد

(۱) مرادف کلمه را گویند که با کلمه دیگر در صورت مختلف و در معنی متفق
باشد [۲] مشابه - در اینجا مقصود یکی بودن عبارت است و (مشابه لغوی) منظور
نیست - و این نوع تعریف نیز از همان تعریف بمرادف است و فرقی که هست آن
است که مرادف در دو لفظ است و تشابه در لفظ و جمله

تعریف منطقی و تعریف غیر منطقی

تعریف منطقی: یعنی تعریفی که منطق آنرا تجویز مینماید عبارت است از تعریف تمام و تعریف ناقص و رسم تمام و رسم ناقص و بقیه آنها غیر منطقی است

کلیات جدیدها :-

مبحث اطلاق

کلیات را در منطق جدید (توالی اطلاق) یا (تسلسل معانی)

Connotation میگویند

* میلون - این قسم تعریف میکند که (کلیات عبارت است از چندین مفهوم ذهنی که بر یک سلسله تصورات مرتب اطلاق میشود) :-
ماده (حیوان و نبات و معدن)

حیوان (انسان) و میمون و شتر و سایر حیوانات
انسان (پرویز) و خرد ادوارد شیر و غیره

کلیات را تماماً [انواع مسلسل] مینامند و قاعده آنرا (قانون تسلسل) [*] میگویند و همه را یک سلسله اعیان و صفات میشمارند (که مرکب از جنس و النوع و فصل و عرض است مراجعه به صفحه ۱۱۴)

[*] تسلسل در قاعده نیز شامل برعللی میشود که بی پایان باشد مثل اینکه بگوئیم علت باران ابر و علت ابر بخار و علت بخار آب و علت آب زمین و علت زمین آفتاب و علت آفتاب نور - همین قسم علل غیر منتهی ایراد شود و اگر باز کشته به معلول اسبق نماید آنرا [دور] نامند مثل اینکه بگوئیم علت باران ابر و علت ابر بخار و علت بخار آب و علت آب ابر است بنا قاعده زیروزی در فلسفه قدیم دور و تسلسل را باطل میدانند

قانون تسلسل

انواع مسلسل - اصول پیدایی یا (دسته) میبایستی تماماً مساوی
* نوع اعلی [*] (جنس الاجناس : مراجعه به صفحه ۱۲۰) باشد مثلاً:

وجود - * بود *

حقیقت - [کوهر]

اثر

قوه

ماده

جسم

حیوان

انسان

پرویز - اینها همه از حقیقت که * نوع اعلی * است تا پرویز مساوی [نوع اعلی] یا * موضوع اول * هستند که عبارت است از وجود * بود *

و منقسم از نوع اعلی میباشند مثلاً نوع دوم « - از نوع سیم تا آخر همه مساوی نوع دوم هستند « قوه » - « ماده » « حیوان » « انسان » « پرویز » همه مساوی « اثر » هستند و بهینطور تا آخر - اما بدیهی است از نوع سائل (پرویز) بالا اینطور نیست مثلاً بطور معکوس نمی توان گفت پرویز شامل انسان یا انسان شامل حیوان - یا حیوان شامل جسم - یا جسم شامل ماده - یا ماده شامل قوه - یا قوه شامل اثر یا اثر شامل حقیقت یا حقیقت شامل وجود میشود زیرا وجود دارای دو نوع است که یکی حقیقت [جوهر] و دیگری عرض است و حقیقت شامل اثر میشود و شامل نفس و عقل نیز میگردد و بهینطور تا آخر [رجوع به کتاب دوم طبایع صفحه ۱۰۳ و کتاب سیم (علم عقل) مبحث کلی] - پس - (الواع مسلسل) را به اعتبار وجود - (موجودات) میگویند و احیاناً با اعتبار توالی یا انحصار کلیات (بنام مقولات ده گانه) اصول یا (رؤس) یا دسته با مسلسل نامند Categories

(رجوع به مبحث بعد : اصول - یا مقولات) - چنانچه بر عکس این سیما در « نبات » مقولات را « اجزاس » نامیده است - و نوع عالی را « ابیاموضوع دوم » و احباً (جوهر) و (اصل) میگویند « گانه کوریاس : مبحث اجزاس ده گانه است که بعد ذکر میشود » در تعریف اصل و نوع اعلمی - بایستی گفت که يك نوع امر ذهنی است زیرا حس در آن ذیمدخل نیست -

*****	 اصل	بیخی	(جوهر)
*****	 اثر	«	(جناس)
*****	 قوه	«	(جنس متوسط)
*****	 ماده	«	(جنس متوسط)
*****	 جسم	«	(جنس متوسط)
*****	 حیوان	«	(جنس آخر)
*****	 انسان	«	(نوع)
*****	 پیروز	«	(جزئی)

اعیان و صفات

* ستورت میل * میگوید : (مفهومات دارای يك معنی اساسی

و يك معنی غیر اساسی است :

معنی اساسی عبارت است از ذات و عین اشیاء و معنی

غیر اساسی عبارت است از صفات)

- مقصود (مل) این است که جنس و نوع را با فصل

و عرض تفکیک نماید و معلوم است که جنس و نوع ذات و عین

اشیاء هستند و لی فصل و عرض (جزء عرض عام و عرض خاص

مراجعه به صفحه ۱۱۸ الخ) عین اشیاء هستند بلکه آنها صفات

(ذات و اصل) خواهند بود و از اینجا کلیات منقسم به دو قسمت میشود

(۱) ذاتیات

[۲] صفات

- ذاتیات عبارتند از جنس و نوع - و صفات عبارتند از فصل

و عرض عام و لازم

دلالت اعیان بر صفات

* دلالت ضمنی - دلالت لازمی *

منطق جدید (دلالت ضمنی و التزام را) [مراجعه به صفحه

۱۱۶] یکی شمرده و هر دو را به (جزء) تعبیر کرده است

مثلاً حیوان وقتی که شامل میشود بر ماهیت و تمام صفات عبارت

است از معنی تمام [تطابق] و اگر دلالت کنند بر عقل یا عمل

آنها [دلالت جزء] مینمایند (تضمن)

دلالت الفاظ

ستورت میل * میگوید [هر لفظی شامل میشود (یعنی

دلالت میکند) بر نوع] مقصود (میل) این است که

الفاظ بطور اطلاق و کلی بر اشیاء وارد میشود منتها این

که پس از اطلاق جزئیات از آن فهمیده خواهد شد - مثلاً

وقتی میگوئیم : پیروز - اولاً این لفظ شامل انسان میشود بعد

شخص در نظر میآید * اول کلی و بعد جزئی *

بنا بر این لفظ جزئی حقیقی (علم خاص) اساساً وجود

ن ندارد و هر لفظی چه مفرد و چه جمع (مراجعه به صفحه

(۱۱۴) شامل - يك عده زيادی ميشود و پس از آن ممكن است
بيكي از آن افراد بيشتر شامل گردد

[غزالی] در (معيار) ميگويد: جزئي را از كلي ميتوان شناخت چنانچه
ميگوئيم زيد - انسان يا حيوان يا جسم است و همين است اصل بيان (ستورت ميل)

تعريف

تعريف هر چيزي عبارت است از ﴿تحليل﴾ آن - زيرا
وقتيكه يك كلي را ما تعريف ميكنيم در واقع جنس و فصل
آ را عليه حده ﴿منفك و منحل﴾ از يكديگر ﴿نشان میدهيم﴾
پس تعريف عبارت است از تحليل ذوات يا معاني
[بشر حيواني است عاقل]

حيوان و عاقل دو جزء بشر هستند كه از يكديگر جدا شده اند در واقع
بشر منحل شده است به دو قسمت يكي حيوان ديگري - عقل
- تعريف در سه قسم است
﴿ ۱ ﴾ تعريف وصفي
﴿ ۲ ﴾ تعريف حقيقي
﴿ ۳ ﴾ تعريف طبيعي

۱ ﴿تعريف توصيفي﴾

- تعريف وصفي - ﴿توصيف﴾ (﴿﴾ عبارت است از اينكه
يك ذاتي را به يك يا چندين لفظ معني نمائيم -
وصف بر: ﴿تعريف ناقص و رسم تام و رسم ناقص و تعريف
به ضد و تعريف بمرادف و تعريف مشابه﴾ شامل ميشود (مراجعه
به صفحه [۱۲۶ و ۱۲۷])

۲ ﴿تعريف حقيقي﴾

- تعريف - حقيقي عبارت است از اينكه يك ذاتي را با

[﴿﴾] به تعريف وصفي در فلسفه فقط [توصيف] اطلاق ميشود

ثمام معني و صفات توصيف نمايند (از جنس و فصل و بحث
در جنس و فصل آن)

تعريف تام [مراجعه به صفحه ۱۲۶] ممكن است در تحت
اين قانون (تعريف حقيقي) برقرار شود - بشرط اينكه با تحقيق نام و
امعان نظرد وقت كامل مطابق قانون عقل تعريف ايراد گردد و كلاي
پارلمان بايستي كاملا بر اين قسم تعريف آشنا باشند تا بتوانند قانون وضع
كنند و بهمين جهت است در ممالك كه وكلاي آنها جاهل
هستند قوانين آنها ناقص يا نا مربوط است [در تعريف حقيقي بايستي
مواظب بود كه در جنس و فصل و لازم آن اشتباهاتي وارد نشود
(رجوع به مبحث شناسائي و شناساندن در كتاب سيم: علم عقل)]

تعريف طبيعي

تعريف طبيعي در منطق جديد بهترين اقسام
تعريف محسوب مي شود و آن اين است كه جس در آن ذمه دخل
باشد مثلاً مي خواهيم از (كره) تعريف كنيم شكل كره را رسم
مي نمائيم - در اين وقت از هر تعريف بي نياز خواهيم بود زيرا
مقصود از تعريف آن است كه افرادي كه در تحت يك قانون است
با هر شكل و هر وصفی (بواسطه تعريف) شناخته شوند و هيچ
قسمي از اقسام تعريف براي گرفتن اين نتيجه بهتر از تعريف طبيعي
نيست زيرا شكل كره را كه ما ديديم در همه جا هر قسم كره و با
هر وصفی كه باشد آنرا خواهيم شناخت

تقسیم

تقسیم عبارت است از اینکه اجزاء ترکیبی يك كلي را از هم جدا و منفك نمائیم مثلاً می گوئیم [منطق منقسم بر پنج مبحث است (۱) قضیه (۲) قیاس (۳) کلیات (۴) اجناس (۵) مواد]

البته اگر یکی از اجزاء يك كلي (همچون قیاس در منطق مثلاً) ذکر نشود تقسیم ما ناقص خواهد بود و از روی این نظریه تقسیم بر سه قسم است [۱] تقسیم کامل [۲] تقسیم ناقص [۳] تقسیم باطل تقسیم کامل آن است که تمام اجزاء يك كلي ذکر شود تقسیم ناقص آن است که يك یا چندین جزء آن ذکر شود تقسیم باطل آن است که جزئیات یکی از اجزاء ذکر شده آن نیز ابراد گردد مثلاً می گوئیم (انسان مرکب است از ماده و قوه و الکتریک و حرارت و خون) - این تقسیم باطل است زیرا (الکتریک و حرارت) از اجزاء همان قوه است که ذکر شده و (خون) نیز از اجزاء همان ماده است که بیان گردیده است

اصول

که از ارسطو کانه کوریاس * * * نامیده است

اصول یا مقولات ارسطو * مقولات ده کانه عبارت است از ده چیز

که تمام موجودات عالم * از موجود ممکن * (۲) از آن ده چیز خارج نیست و آنها عبارت اند از:-

- (۱) جوهر [۲] چگونگی (۳) اندازه [۴] وقت
[۵] جا [۶] وضع « ۷ » ملک « ۸ » اضافه
« ۹ » فعل « ۱۰ » قبول

- میتوان مقولات را منقسم به دو قسمت نمود (۱) جوهر

(۲) عرض

و اقسام عرض عبارت است از * ۱ * چگونگی * کیفیات *
* ۲ * اندازه * کمیت * ۳ * زمان (وقت کی ؟) * مکان (محل کجا ؟)
* ۵ * هیئت (وضع) * ۶ * ویژگی و اختصاص (ملک) * ۷ * نسبت (اضافه) * ۸ * کار (فعل) * ۹ * قبول (انفعال)

(مقولات مهم ترین قسمتهای فلسفه ارسطو است که ما با آراء جدید و باشکل

تازه تری ابراد می نمائیم) این سینا این اصول را (اجناس) نامیده است

* ۱ * جوهر

جوهر [گوهر] [ماهیت و حقیقت] عبارت است از حقیقت اشیاء چنانچه

(*) کانه کوریاس : اجناس - یا اصول ده کانه

(۲) موجودات در فلسفه ۳ قسم است (۱) موجود واجب ۲ موجود

ممکن ۳ موجود ممکن :

موجود واجب آن است که وجود آن ضروری باشد [خدا] موجود

ممکن آن است که وجود آن ضروری نباشد (مخلوقات) - موجود ممکن

آن است که وجود آن محل باشد مثل شریک برای خدا

[ژون لك] jomlocke میگوید: جوهر حقیقت حوادث است ﴿ حقیقت و گوهر - رجوع شود بکتاب سیم این دوره: علم عقل)

- ارسطو جوهر را بر دو قسم نموده (۱) جوهر بسیط (۲) جوهر مرکب

[۱] جوهر بسیط

جوهر ساده یا بسیط یا (مجرد) یا (مفارق) به اعتقاد ارسطو عبارت است از يك ذاتی که موجد جمیع حرکات جسم باشد: « عقل » یا [روح] یا [نفس] (رجوع به قسمت دوم علم روح) و قسمت سیم این دوره علم عقل (۱)

فرمود یوس - قائل است که جوهر بسیط عبارت است از قوه

البار گلیس - میگوید جوهر آن است که صورت و هیولی « هیئت و ماده » ندارد این تعریف به ضد است [رجوع بقسمت کلیات منطق] « تعریف »

۲۵ جوهر مرکب

جوهر مرکب به اعتقاد [ارسطو] عبارت است از يك ذاتی که دارای دو چیز باشد [۱] ماده [۲] صورت و بعقیده متأخرین « قوه » و آن عبارت است از « جسم »

پس جوهر بر دو قسم است (۱) روح (۲) جسم « قوه ماده »

- جوهر را ارسطو در کلیات خود جنس اجناس

« روح احیانا تعبیر به نفس و عقل میشود و هر سه بعقیده بعضی از فلاسفه اروپا یکی است - اما در فلسفه قدیم روح و نفس جوهری است که با لذت مفارق از جسم باشند و عقل جوهری است که بذات و فعل مفارق باشد (رجوع بکتاب سیم: علم عقل)

« جنس اجنس » نامیده است زیرا ما فوق آن در تسلسل کلیات جنسی معین نکرده در صورتیکه وجود را میتوان ما فوق آن قرار داد چنانچه

﴿ این سینا ﴾ و متأخرین معین نموده اند

(۲) عرض

عرض - عبارت است از چیزی که بر ذات و گوهر قائم و متمکی باشد و اگر زائل شود حقیقت از میان نمی رود، مثل سفیدی که اگر فرضاً از کج زائل شود حقیقت کج از میان نخواهد رفت ﴿ فریدريك هیچل آلمانی ﴾ - میگوید عرض آن است که بر

جوهر حادث شود

- ارسطو - عرض را منقسم به (۱) قسم نموده

(چگونگی ، اندازه ، زمان ، مکان ، هیئت ، آویزگی ، پیوستگی

، گاز ، قبول) که فلاسفه ایران [ابن سینا و فارابی] آن ها را تعبیر به (کم ؟ کیف

کجا ؟ کجا ؟ وضع ، ملک ، اضافه فعل ، انفعال) نموده اند

﴿ غزالی ﴾ میگوید: عرض دو قسم است ۱ - عرضی که در

تصور آن احتیاجی به تصور چیز دیگری نباشد: مثل چگونگی و

اندازه ۲ - عرضی که در تصور آن بتصور چیزی دیگر احتیاج باشد

مثل: عرض زمانی و مکانی و اضافه و وضع و ملک و فعل و انفعال

چگونگی؟

قسم اول از (عرض) (۱)

چگونگی (کیفیت) یا [عرض کیفی] - عبارت است از عرضی

(*) عرض: آن است که بر جسم قائم باشد و حقیقت

واحد نیست یعنی اگر زائل و نابود شود حقیقت متلاشی و نابود

نخواهد گردید ﴿ رجوع به کتاب سیم این دوره: علم عقل و قوا ﴾

که معنای حالت و هیئت یا شکل و (چه طور بودن) جسم را بیان نماید

شیرینی — قند
گرمی — چای
سردی — برف
سیاهی — زنگی

و چهار گوش بودن - جسم مربع - اینها همه چگونگی (عرض کیفی) است که بر جسم (که عبارت است از قند، چای، برف، زنگی، جسم مربع) است عارض شده است

اندازه؟

قسم (۲) از [عرض]

اندازه (مقدار) - (کمیت) یا (عرض کمی) که آنرا (کم؟) نامیده اند عبارت است از عرضی که مفهوم آن بلندی، کوناهی، پستی، باریکی و وزن و حجم و مساحت (چقدر بودن) جسم را بیان کنند

درازی — دریا
باریکی — سیم
سنگینی — آهن و جیوه
سبکی — آب

و اندازه فرسخهای - يك بیابان - اینها همه (عرض مقداری) است که بر جسم (که عبارت است از - سیم، آهن، جیوه، آب، بیابان) عارض شده است

زمان؟

قسم [۳] از *عرض*

زمان یا [وقت] که آنرا تعبیر به (کی؟) نموده اند

عبارت است از آناتی که در آن ماده وجود دارد و حدود آن عبارت است از: (آن، نالته، نائیه، دقیقه، ساعت، روز، روز و شب، هفته، ماه، سال، قرن، دهر - و همیشه) - آن يك جزء از ۳ جزء نالته است و نالته يك جزء از (۳۶۰۰) جزء دقیقه میباشد - قرن صد سال است و دهر هزار سال است و همیشه: زمان بی پایان

(غزالی) میگوید: عرض زمانی [کجا؟] نسبت جوهر است به زمان

وقت و زمان عرضی است که (کی؟ بودن) جسم را تعبیر نماید:

سال هجرت — حضرت محمد

وقت میلاد — عیسی

موقع پیدایش — حضرت زردشت

اینها همه (عرض زمانی) است که بر جسم «محمد و عیسی

و زردشت» عارض گردیده است

مکان؟

قسم چهارم از (عرض)

مکان یا (محل یا - حیز) که آنرا تعبیر به (کجا؟) نموده اند

عبارت است از محلی که ماده در آن واقع است -

ارسطو - میگوید: مکان سطح درونی جسمی است که

سطح بیرونی جسمی دیگر را تماس نماید -

* افلاتون * میگوید - مکان - بعدی است کشیده و

بدون ماده و صورت که جسم در آن نفوذ می نماید

* ابن سینا * - میگوید فضائی است موهوم مشغول بجسم

فیلسوف ایرانی امیرالدین طوسی و — فلاسفه اروپا — اینطور تعریف کرده اند که مکان محلی است که ماده آنرا اشغال کرده است

بهر حال مکان عرضی است که [کجا بودن] ماده را تعبیر مینماید

زمین — ایران

قطعه — آسیا

مملکت اردشیر

اینها همه عرض مکانی است که برای ایران — آسیا — اردشیر عارض گردیده است

هیئت

قسم پنجم از (عرض)

هیئت یا (وضع) عرضی است که وضعیت و ترتیب جسم را بیان نماید: (جهات: جلو، پس، پیش، راست، چپ، بالا، پایین، جنوب، شمال، و غیره از این قسمت است)

تکیه دادن — خسرو

ایستادن — محمود

نشستن — پرویز

اینها همه عرض هیئتی است که بر جسم (خسرو، محمود — پرویز) عارض گردیده است

غزالی: — در مقاصد الفلاسفه میگوید: وضع: نسبت پاره از اجزاء جنس است به بعضی دیگر

آویژگی

قسم ششم از [عرض]

آویژگی یا اختصاص با (ملک) عرضی است که صاحب بودن ماده را

تعبیر نماید و بعبارة آخری [برای او بودن] جسم را بیان کند بشرط

احاطه: بعقیده بعضی چنانچه غزالی در تعریف ملک مینویسد: بودن

جسمی محیط بر جسمی دیگر عبارت است از جده یا ملک

خاله مخصوص — خسرو

زمین متعلق به کورش

دکان — ملک محمود

اینها همه عرض ملکی است که بر جسم (خسرو و کورش و محمود — خاله — زمین دکان) عارض شده است در اینحال خانه را منسوب یا محل گویند و خسرو را منسوب الیه یا «حد» نامند و این نسبت را (رکن) گویند

پیوستگی

قسم هفتم از [عرض]

پیوستگی یا نسبت (اضافه) عرضی است که تعلق و ربط میان دو ماده (چیزی را بچیزی دیگر) بیان کند

محمود — شیرازی

عبدالله مقفع ایرانی

نوکر اردشیر خان

ربط اینها همه عرض اضافی است که بر جسم «محمود» عبدالله — نوکر و شیراز و ایران وارد شیرخان» عارض شده است

کار:

قسم هشتم از [عرض]

کار یا (فعل) عرضی است که بجا آوردن ماده را تعبیر نماید:

خواندن - محمود

آملین - حسن

پرویز رفت - می رود - خواهد رفت

این اعمال - عرض کاری است که بر جسم (محمود، حسن،

پرویز، عارض میشود

قبول

قسم نهم از [عرض]

قبول یا «انفعال» عرضی است که گرفتن کار و قبول آنرا

تعبیر کند: شکستن - شیشه: [شکسته شدن]

آزاد شدن - محبوس

مغموم گردیدن انسان

قبول آزادی و غم و شکستن عرض انفعالی است که بر جسم (شیشه

محبوس انسان) عارض میگردد -

آراء جدید

جوهر و عرض

- فلاسفه اروپا معتقدند که تمام موجودات ممکن (حسی) مرکب

اند از دو چیز «۱» ماده «۲» قوه - بعضی دیگر می گویند کائنات همه

از سه چیز خارج نیست «۱» ماده «جسم» «۲» قوه و روح

(نفس - عقل - قوای عاقله، قوای طبیعی، الکتریک، حرارت، نور)

(۳) اثر - که هر یک از آنها با هم رابطه کلی دارند

- بعضی دیگر معتقدند که موجودات کلیه مرکب اند از اثر -

که مبدء آنها اثر بوده و مرجع آن (در انحلال) باز اثر خواهد بود

- و بعضی برای موجودات (۷) چیز قائل شده اند:

(۱) ماده [هیولی، جسم] (۲) قوه و روح [عقل - نفس]

سایر قوا - (۳) زندگی و وجود (۴) اثر - (۵) زمان «۶» مکان

۷ اعراض - و در تمام این ها [جوهر و عرض] طلاق شده است و همه

را کلیات یارؤس یا اصول Categories نامند و مبحث آنرا قانون

تسلسل گویند رجوع به صفحه ۱۳۰ و بعضی آنها را محمولات و بعضی

موضوعات نامیده اند

(۱) - ماده عبارت است از هر چیزی که بیکلی از

حواس درک میشود مثل اجسام - و ستارگان و معادن و مایعات و هوا

«اجسام»: قسم دوم جوهر «جوهر مرکب» است

(۲) - قوه عبارت است از هر چیزی که عامل در ماده

است یعنی موجب حیات و عمل و فعل و قبول و حرکت ماده می

شود مثل «حرارت، الکتریک، نور»: قسم اول جوهر (جوهر بسیط) که عبارت

از نفس و عقل است و در تحت قوه محسوب میشود

(۳) زندگی - عبارت است از بودن و وجود ماده و قوه با شکل

و انواع و تبدیل بیکدیگر و انحلال ماده به قوه و انحلال قوه به اثر -

[۴] اثر - ماوراء ماده و قوه - ولطیف تر از آنها

چیزی است موسوم به تیر که به موجودات احاطه کرده است

«۵» زمان مراجعه به صفحه ۱۳۹

(۶) (مکان « «)

«۷» اعراض - عبارت است از سایر عوارض که غیر

از زمان و مکان و حیات بر جسم عارض میگردد چنانچه قبلا

ايراد گردیده است و بعضی بر مقولات گذشته علت و معلول را زیاد

کرده اند رجوع بکتاب سیم علم عقل

